

کتاب جبل‌المتین

در خلافت

بلافصل امیر المؤمنین ع

تألیف

حسن نخعی لاهیجانی

قیمت ۱۵ ریال

چاپخانه والی

کتاب جبل المتین

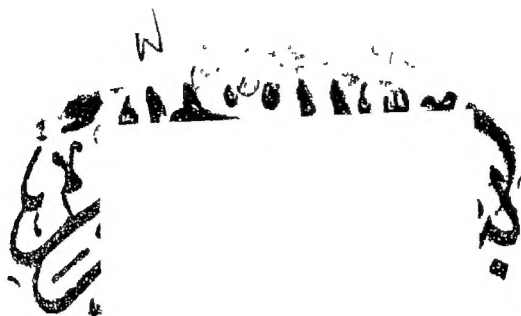
دِ خلافت

بلا فصل امیر المؤمنین

تألیف

حسن زخمی لاهیجانی

چاپخانه عالی



کتاب حبل الہمتین

الحمد لله رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی اشرف الانبیاء و
المرسلین و علی الہ الاثمة انشی عشر علیہم السلام ولعنة الله علی اعدائہم
من الان الی یوم الدین غرض از تالیف این کتاب انبات خلافت بلا فصل
علی امیر المؤمنین و خلافت یازده تن از اولاد ہای آنحضرتست و کتبی کہ
مدرك را قم است و سنیہام عقیدہ دارند تذکر میدہم صحیح بخاری
محشاً بحاشیہ سندی طبع مصر سال ہزار و سیصد و نہ و طبع بغداد
و صحیح مسلم طبع مصر و تفسیر امام فخر طبع مصر سال ہزار و
سیصد و دو و تفسیر نیشابوری و تفسیر قاضی بیضاوی و تفسیر روح
البیان و تفسیر کساف عمرز مخشری طبع مصر سال ہزار و سیصد
و ہفت و کتاب صواعق المحرقہ احمد ابن حجر الہیثمی شافعی طبع
میمنہ مصر سال ہزار و سیصد و دوازده و اصابۃ المحرقہ حافظ ابن حجر
العسقلانی شافعی و کتاب اخبار الدول احمد ابن یوسف الدمشقی قرمانی
و احیاء العلوم غزالی ۲۶

طبع مصر و مسند احمد ابن حنبل و تاريخ طبرى و كتاب واقدى
و كتاب نور الا بصار سيد مؤمن شبلنجى شافعى طبع مصر و مروج الذهب
مسعودى طبع مصر سال هزارو سيصد و چهل و شش و سر العالمين ~~احمد~~
غزالى تاريخ طبع هزارو سيصد و پنج و روضة الصفا مير خواند هراتى
سال طبع هزارو سيصد و هفت و تاريخ احمد ابن اعسم كوفى طبع بمبئى
سال هزارو سيصد و موافق عبدالرحمن عضدى با شرح محقق شريف طبع
مصر ~~احمد~~ هزارو ~~سيصد و~~ ^{سال} نود دو و مقاصد تفنازانى طبع مصر و اسيعاب
ابن عبدالبر و هلل و نحل شهرستانى و ابن ابى الحديد عبدالحميد شارح
نهج البلاغه طبع مصر و كتاب ينابيع الموده از مؤلفات سليمان ابن
ابراهيم بلخى قندوزى سال طبع هزارو سيصد و هفت باذن نظارت معارف
اسلامبول در مطبعة اختر

و صاحب كتاب مفاتيح المجبه در ترجمه ينابيع الموده صفحه ده
نقل از پسر صاحب كتاب ينابيع الموده سيد عبدالقادر افندى مينمايد
گويد پدرم حنفى مذهب نقش بندى مشربست

راقم گويد صاحب كتاب ينابيع الموده در مقدمه كتاب گويد
كميكة محل اعتماد عامه است شش است صحيح بخارى و مسلم و نسائى
و ترمذى و ابى داود باتفاق محدثين ^ساخريين و ششمى فابن ماجه
او الدارومى اوالمؤطا در او اختلاف دارند و جمع نمودند مناقب اهل
بيت را كينرى از محدثين تاليف نمودند كتب عليحده مثل مناقب احمد
ابن حنبل و نسائى و نزول الفران ابو نعيم حافظ اصفهانى و فرائط
السمطين محمد ابن ابراهيم شافعى و مسند فاطمه على ابن عمر دارقطنى
و فضائل اهلييت ابو موفق ابن احمد ابن حنفى و مناقب على ابن محمد
معروف بابن مغازلى شافعى و فصول المهمة على ابن احمد مالكى انتهى

باب اول مناقب فاطمه علیها السلام

قوله تعالى في سورة الاحزاب آیه ٢٢ انما يريدو الله ليذهب عنكم

الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیراً

محمد نیشابوری گوید در تفسیر آیه اهل بیت اهل عباء پیغمبرند و آن فاطمه و حسن و حسین و علی است و بیضاوی گوید و يطهرکم عن المعاصی و محقق شریف در شرح مواقف گوید از جمله از تطهیر در آیه دروغ نگفتنی است یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین راست گویند و ابن حجر در صواعق گوید مفسرین بر آنند که این آیه نازل در باره علی و فاطمه و حسن و حسین است و در روایت دیگر وارد شده بدرستی که رسول خدا فرمود بعد تطهیراً انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم و عدو لمن اعداهم انتهى و عمر زمشخری در کشف در تفسیر آیه مباهله گوید لا دلیل اقوی من هذا علی فضل اهل الکساء و هم علی و فاطمه و الحسنان و در صحیح بخاری باسناده عن المسور بن مخرمه ان رسول الله قال فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی فاطمه پاره من است کسیکه غضب در آورد او را مرا بغضب در آورده و ایضاً در صحیح بخاری باسناده قال البنی (ص) فاطمه سیده نساء اهل الجنة و در صحیح مسلم باسناده قال البنی (ص) انما فاطمه بضعة منی یوذنی من اذاهها و یسرنی ما اسرها پیغمبر (ص) فرمود فاطمه پاره من است آزرده مینماید مرا کسی که آزرده فاطمه را و خوشحال مینماید مرا چیزی که خوشحال نمود او را و در صحیح ترمذی باسناده عن المسور قال (ص) انها بضعة منی یریننی ما را بها و یوذنی ما اذاهها و در صدر حدیث در کتاب مذکور اسم فاطمه ذکر شده ضمیر راجع باسم اوست و ایضاً در کتاب ترمذی

عن ابن زبیر انما فاطمه بضعة منی یوذنی ما اذها و نصبتنی ما انصبها
 نصب در لغت بمعنی بلند نمودن است و در صحیح ترمذی و صحیح ابن
 ماجه عن صحیح مولى ام سلمه و زید ابن ارقم قال ان رسول الله قال لعلى
 و فاطمه و الحسن و الحسین انا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم
 و در کتاب ینابیع الموده عن ابی سعید الحدری مرفوعاً سیدة نساء اهل
 الجنة فاطمه و عن المسور بن محترمه سمعت رسول الله يقول فاطمه و
 بضعة منی یوذنی ماء اذها و یربونی ما رابها و فی الصواعق المحرقة صفحة
 ۱۱۳ گوید اخرج ابوبکر فی الغیلانیات عن ابی ایوب ان البنی (ص)
 قال اذا کان يوم القيمة نیادی من بطنان العرش یا اهل الجمع نکسو ارو
 سکم و غصوا ابصارکم حتی تمر فاطمه بنت محمد علی الصراط فتتمرو
 مع سبعین الف جاریه من الحور العین

ابوبکر یکی از رجال حدیث از طریق عامه است نقل مینماید از
 ابوابوب بدرستی که پیغمبر (ص) فرمود وقتیکه روز قیامت شد منادی از
 باطن عرش ندا میدهد ای اهل جمع که عبارت از اهل محشر باشد پائین
 بیایید سرهای شما را و به دیدید چشمهای شما را تا آنکه بکزد فاطمه
 دختر محمد از پل صراط پس مرور مینماید فاطمه ۴ با هفتاد هزار از حور
 العین باب دوم مشتمل بر فصولیست فصل اول در قدح ابوبکر است و آن چند
 وجد است اول آنکه آرزو زهراء بتول ۴ را بیان آن توقف دارد بر
 ذکر احادیثی که در صحیح بخاری نقل شده حدیث اول در کتاب خمس
 عن عایشه اخبرته ان فاطمه بنت رسول الله سئلت ابابکر ان یقسم لها
 میراثها ما ترک رسول الله علیه فقال لها ابوبکر ان رسول الله قال لا نورث
 ما ترکنا صدقه فعضبت فاطمه بنت رسول الله فهجرت ابابکر فلم تزل
 مهاجرة حتی توفیت بعد رسول الله ستة اشهر

حدیث دوم در صحیح بخاری در اواخر غزوة تبوك بن عایشه ان فاطمه بنت رسول الله انی اتی ابوبکر تسأله میراثها من رسول الله مما افاء الله علیه بالمدينة و فذك و ما بقى من خمس خیبر فقال ابوبکر ان رسول الله قال لا نورث ما تركنا صدقه فابی ابوبکر ان يدفع الی فاطمه منها شیئاً فوجدت فاطمه علی ابی بکر فی ذالك فهجر فلم تکلمه حتی توفیت و عاشت بعد النبى ستة اشهر فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلیا و لم یاذن بها ابابکر و صلی علیها حدیث سوم در صحیح بخاری کتاب الفرائض فی قوله تعالى یوصیکم الله فی اولادکم ان فاطمه و العباس اثنا اثنا بکر یلتمسان میراثهما من رسول الله فقال لهما ابوبکر سمعت رسول الله یقول لا نورث ما ترکنا صدقه . فهجرته فاطمه فلم تکلمه حتی مات

و صاحب روضة الصفا در جلد دوم از کتاب خود گوید ورقه که رسول خدا در باره فذک نوشته بود که مال زهراست و قتیکه زهرا بخانه ابوبکر رفت ورقه را بابوبکر نشان داد

وجه استدلال در قدح ابوبکر آنست در حدیث اول داشت و قتیکه درخواست ارث نمود زهرا از ابوبکر و باو نداد فغضبت فاطمه فلم تکلمه یعنی پس غضب نمود فاطمه و حرف نزد با ابوبکر و در حدیث دوم و سوم داشت مهجور گردید فاطمه از ابوبکر و سبب مهجور شدن بغض فاطمه بود و در اخبار سابقه نقل نمودیم رسول خدا فرمود فاطمه بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی یعنی فاطمه پاره من است کسیکه او را بغض در آورد مرا بغض در آورده است و در حدیث دیگر فرمود فاطمه پاره از من است اذیت مینماید مرا چیزی که اذیت نماید فاطمه را و غیر آن از احادیث سابقه و ابوبکر بجهت منع ارث از فاطمه آزد آن معصومه را و وجدانی هر ملل است متع از تصرف در اموال شخصی صاحب مال

بغض غاصب را در دل میگردو آزدن زهراء آزدن پیغمبر (ص) و خدا است
و چنین کسی ملعون است و مستحق عذابست بحکم قرآن کما قال الله (ص)
فی سورة احزاب آیه ۲ و الذین يؤذون الله و رسوله اولئک لعنهم الله
فی الدنيا و الاخرة و اعدلهم عذاباً مهیناً
ترجمه

کسانیکه اذیت مینمایند خدا و رسول خدا را آنجماعت را لعن
خدا است ایشان را در دنیا و آخرت و محیا است از برای ایشان
عذاب مهین

قدح دوم

فاطمه در مدعای خود راجع بارت صادق بود بحکم آیه
تطهر کما آنکه قبلاً تذکر داده ایم از جمله از طهارت دروغ نگفتن است
و ایضاً رد بینة فاطمه که علی و حسن و حسین باشند رد آیه تطهیر است
چه آنکه آنها هم آیه تطهیر درباره ایشان وارد شده بود و ام ایمن که
جزء بینة بود پیغمبر او را مدح نمود و فرمود ام ایمن از زنهای بهشت
است و علاوه درخواست شاهد از زهرا بی وجه بوده چه آنکه زهرا راجع
بفدک ذوالید است و کذب ابوبکر معلوم شود بآیات قرآنی آیه اولی
قوله (نعالی) و ورث سلیمان داودا اگر اولاد انبیاء ارث نمی بردند چرا سلیمان
از داود ارث برده آیه دوم حکایت مینماید خداوند از ذکر یای پیغمبر (ص)
که او گفت فہلبی ولیاً بریشنی و برث من ال یعقوب ملخص ترجمه ذکر یای (ع)
درخواست نمود از خدا باو اولادی بدهد که ارث از خود و از آل یعقوب
ببرد (و یحی را باد داد) آیه سوم راجع بمطابق ارث للذکر مثل حظ الانثین
و نزاع فاطمه با ابوبکر در زمین فدک بوده اما شرح حال فدک یا قوت
حموی در کتاب مرصد گوید آن قریه است در حجاز بین آن قریه و مدینه
دو روز و بعضیها گفته اند سه روز راه است و خداوند بخشید به پیغمبر و

آن زمین بصلاح گرفته شده بود و در آن قریه فدک چشمهای است و درخت خرما انتهى و ابوسعید خدری گوید و قتیکه نازل شد و ات ذی القربی حقه اعطی رسول الله فاطمه فدکاً و صاحب روضة المصفا در جلد دوم صفحه ۱۳۵ گوید فدک از قضای قلاء خیبر بوده پنج هزار درهم قیمت زمینها بوده و در تاریخ مستقصی مذکور است که حضرت رسالت بنابه سوی فدک اهل المؤمنین را فرستاد و مصالحه بردست او واقع شد و حوایط خاص از آن رسول باشد جبرئیل فرود آمد گفت حقه تعالی میفرماید حق خویشان را را بده رسول خدا فرمود که خویشان کیانند و حق سنان چیست جبرئیل گفت حایط فدک را بزهره بده و آنچه از آن خدا و از آن رسول خدا هم در فدک بوده باشد و پیغمبر فاطمه را بخواند و برای او حجنی نویشت و آن وثیقه بود که بعد از وفات پیغمبر پیش ابوبکر برد این کتاب رسول خدا است که برای من و حسن و حسین نوشته است انتهى

قدح سوم

ابوبکر مدتی در کفر و عبده صنم بوده و کافر ظالم است و ظالم لیاقت امامت که آن منصب خدائی است نخواهد بود و اما کافر بودن ابوبکر از متواترات است و هر که ترجمه ابوبکر را نوشته تذکر داده که آن کافر بوده از جمله سید مؤمن شیانجی شافعی صاحب کتاب نور الابصار گوید ابوبکر در سن سی و هفت سالگی ایمان آورده انتهى و اما کافر بودن ظالم قولی تعالی ان الشرك لظلم عظیم و ایضا قوله تعالی الکافرون هم الظالمون

و اما عدم لیاقت

ظالم امامت را درخواست ابراهیم (ع) است از خداوند برای نژاد خود خداوند چونکه بعلم ازلی میدانست همه نژاد آن مؤمن مادام العمر نخواهد بود بلکه زمره کافر خواهند بود فرمود نایل نشوند بآن ولایت

عهد را ظالمون کما فی قواه تعالی در سورة بقره انی جاءک للناس اماماً قال من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین ترجمه خداوند فرمود بدرستی که من قرار دهنده هستم تورا پیشوایان از برای مردمان ابراهیم (ع) گفت پیشوای را از نژاد من قرار ده خداوند فرمود نرسند عهد مرا ستمکاران *

توضیح مطالب

ذریه و نژاد ابراهیم پیغمبر (ع) با همه مادام العمر کافر بودند یا مدتی کافر و بعد مؤمن و بعد کافر و یا مادام العمر مؤمن بودند غیر از اخیر اطلاق آیه یعنی عدم نیل ولایت شامل است و بعبارة الاخری انما اگر شخص مناسب بکفر گردد لایق ولایت عهد نیست و مثل وجوب اجرای حد بر زانی و زاینه و سارق است اگر چه مبدء منقضی سده باشد *

و بیضاوی

در تفسیر آیه گوید الامامة ائمة من الله و عهده و الظالم لا یصلح لها و انما لنا لها البررة الانبیاء ترجمه پیشوایان از جانب خداست و عهدیست از طرف خداست مکار صلاحیت ندارد امامت را جزء از آن نیست میرسد آن پیشوای را شخص خوب و برهیز کسار و زمینشری در کشاف هم باین معنی تقریر نموده *

قدح چهارم

بعد از خود عمر را استخلاف نه و دو حال آنکه سنیها عقیده دارند رسول خدا کسیرا خلیفه ننمود و مسلمانها باید خودشان تعیین خلیفه نمایند حجة الاسلام غزالی در اواخر احیاء العوم باب چهارم گوید و له الفل ابوبکر و اراد الناس منه ان یتخلف فاستخلف عمر فمال الناس استخلف

عائیناً فظاً غلیظاً فما ذا تقول لربك انتهى ماخص ترجمه نزدیک مرگ ابوبکر شد و اراده نمودند مردمان از آن جانشین خود جانشین قرار دادند و پس مردمان گفتند خلیفه نمودی بر ما بدایق و سنگین دل را بس چه میگوی جواب پروردگار تو را و در صحیح بخاری باب جنائز باسناد خود نقل مینماید پیغمبر فرمود انما یرحم الله من عباده الرحماء و شخص فظ غلیظ القلب از رحمت خدا دور است •
 قسح پنجم

فرار از جهاد نموده و فرار از جهاد از کماهان کبیره است و صاحب آن مستحق آتش جهنم است و اما فرار از جهاد علماء در مسودات خود تذکر داده اند از جمله صاحب روضة الصفاء در جلد دوم ص ۹ گوید در روز احد بغیر از علی و ابودجانه و سهل ابن حنیف کسی نزد پیغمبر نماند ابوبکر و عمر ایشان نیز بگوشه رفته بودند و در روز سوم از جنگ آمدند خدمت حضرت رسول در بعضی از اخبار آمده است عثمان ابن عفان با دو کس از جنگگاه بیرون رفتند بعد از سه روز آمدند انتهى

از جمله عضوی در مواقف مقصد پنجم قال العاشره (فی مناقب علی) قوله ص بعد ما بعث ابابکر و عمر فرجنا منهن زمین قال لاعطین الرايه اليوم رجلاً یحب الله و رسوله فانی علماً صاحب مواقف در مناقب دهمی علی (ع) گوید بعد از آنکه ابوبکر و عمر فرار نمودند پیغمبر فرمود هر آینه بدهم علم را مردی را که دوست داشته باشد خدا و رسول خدا او را پس علم را داد بعلی (ع) و متواتر است این قضیه در جنگ خبیر بوده که ابابکر و عمر از جنگ فرار نمودند و محقق شریف در شرح مواقف در باب دهم گوید ان النبی (ص) بعث ابابکر اولاً فرجع منهنها

بعث عمر فرجع كذلك فغضب النبي (ص) از فرار ابوبکر و عمر پیغمبر ص
غضبتك گردید *

و اما فرار از جهاد مستحق آتش جهنم است

قوله تعالى في سورة انفال يا ايها الذين امنوا اذالقيتم الذين كفروا
ترحقا فلا تولوهم و من يولهم يومئذ برة الا من جر الفتنال او منحيزا الى فئة
فقد باء بغضب من الله و ماوه جهنم و بس المصير ما يخص ترجمه خطاب
به جاهدین و قتيکه ملاقات نمودید با کفار پشت از جهاد نماند و
کسیکه پشت از جهاد نمود مبتلا بغضب خدا و منزل چنین شخصی
جهنم است *

قدح پنجم

سنيها عقيدة بعمر دارند و عمر گفت بيعت ابوبکر اتفاقی بوده
کما آنکه در صحیح بخاری باسناد خود نقل مینماید از جمله نفرات
خطابه آنست انما کانت بيعة ابوبکر فلة الاوانها کانت كذلك فاقتلوه و
ولكن الله و قی شرها

قدح ششم

قصاص نمود خالد بن ولید را در قتل مالک ابن نویره و زنی محبسه
که در همان شب بازو جئه مالک نمود و محقق سریف در شرح مواقف باب
چهارم گوید سبب کشتن مالک ابن نویره طمع در عیال او نموده بود

قدح هفتم

مسمول لعن پیغمبر واقع شد چه آنکه آنحضرت اسامه ابن زید
سر کرده لشکر قرار داده بروند بچنگ کفار و اسامه در سرون مدینه
معسکر ساخته ابوبکر و عمر و عثمان عامور برفتن بودند صاحب روضه
الصفاء در جلد دوم ص ۱۷۳ گوید و اسامه موضع حررا منزل ساخت

تا سپاه در آنجا مجتمع کردند و از موقف نبوت فرمان واجب صادر گشت که صدیق و فاروق و ذی النورین و عیز هم در آن سفر با اسامه موافقت نمایند انهی و فرمود نفثوا لجیس اسامه و لعن نمود کسیکه مخالفت نماید از جیش آن و لفظ لعن را صاحب ملل و نحل شهرستانی بدین گونه نقل می نماید لعن الله من تخلف عن جیش اسامه

قدح هشتم

دست چپ سارق را برید و حال آنکه اول دست راست است امام فخر در جلد اول از تفسیر گوید کسیکه مستحق لعن است صاحب گناه کبیره است و مرتکب گناه کبیره ظالم است مؤلف گوید خداوند گوید در قرآن سریف الالعة الله علی الضالمین و گناه کبیره ابوبکر و انابت نمودم از جمله از ردن زهر است که آبه تطهیر در باره او نازل شده از جمله فرار از جهاد است در احد و خیبر و مخالفت جیش اسامه است و سنیها اقامه ادله نمودند بر ای خلافت ابوبکر بوجه

اول اجماع

جواب از اجماع آنست دسته از معظم مسلمانها در مدینه حاضر بودند در سقیفه بنی ساعده در حلقه بیعت حاضر نشدند و آن مخالفین اجماع کسانی بودند بعضی بقیه تطهیر در باره آنها نازل شد باتفاق علماء مثل امیر المؤمنین علی (ع) و حسن و حسین و فاطمه (ع) کما آنکه قبلاً تذکر دادیم و زمره بودند بیغمبر (ص) مدح نمود آنها را و از کتب سنیات مخالفین اجماع را نقل می نمائیم

اول حجة الاسلام غزالی

در کتاب سر العالمین مقالة چهارم در بطلان خلافت ابوبکر گوید خطاب بعمام عامه فاذا تعلقکم بتاویل النصوص فعدتم الی الاجماع و هذا منه قوض ایضاً فن عباس و اولاده و علماً و زوجة و اولاده لم یحضر واحلقه

البيعة و خالفكم اصحاب في مبايعة الخزرجي انتهى و خزرجی سعد العبادہ است کہ دسنه باو مایل بودند در امر خلافت بعضها گویند در آن روز هلاک شد.

دوم

ابن قتیبہ صاحب کتاب السیاسة و الامامہ گوید ہجده نفر بیعت نہ نمودند و رافضی و شیعہ علی شدند مثل سامان و ابوذر و مقداد و عمار و خالد بن سعید ابن العاص و بریدہ اسلمی و ابی ابن کعب و حزیمہ ذوالشہادین و ابو الشہم ابن ینہان و سہل ابن حنیف و عثمان ابن حنیف و ابویوب انصاری و جابر بن عبد اللہ و سعد ابن عبادہ و قیس ابن سعد و عبد اللہ ابن عباس و غیرہ .

سوم

عضدی صاحب مواقف در مقصد چہارم گوید عباس و اولاد آن با علی بودند . وزیر با آن شجاعت با علی بود شمشیر کشید گفت بہ خلافت ابوبکر راضی نیستم و قال ابوسفیان ارضیتم یا بنی عبد مناف ان یلی علیکم نیمی واللہ لا ملان الوادی خیلا و رجلا و کرہت الانصاری خلافت ابوبکر فقالوہنا امیر و منکم امیر انتهى
چہارم .

شارح مقاصد تفتازانی گوید اول تردد در بیعت ابوبکر در انصار شدہ گفتند ہنا امیر و منکم امیر انتهى .
پنجم

احمد بن کوفی در اول کتاب خود گوید در شرح حالات ابوبکر چون مردمان بیعت کردند ابوبکر علی ابن ابیطالب را خواست بمجمع حاضر شد گفت سبب خواستن من چیست ہر گفت بیعت با ابوبکر

نما علی (بعد از ذکر مرجحات در باره خود) علی بیعت با کرده از مجلس بازگشت •

ششم

صاحب جیب السیرغیاث الدین در جزو چهارم از کتاب (ص) ۱۵۴ گوید در بیعت ابوبکر فرقه از اهل اسلام گفتند ما با هیچ کس بیعت نمی نمایم مگر با علی (ع) و اکثر بنی هاشم و سلمان فارسی و عمار یا سرو مقداد بن اسود و جزیمه ثابت ذوالشهادتین و ابوذر غفاری و جابر ابن عبدالله و ابوسعید خدری و بریده ابن الحصیب الاسلامی از آن جمله بودند و ایضاً در این جزو کتاب گوید جمع از تاریخ برآند در روز دوم از بیعت ابوبکر مجتمع ساختند علی را طالب داشتند عمر گفت تو را بدان سبب خواستیم در بیعت موافقت نمایی علی (بعد از ذکر مرجحات در باره خود) عمر گفت تو را رها نکنم تا بیعت نکنی بالاخره شاه ولایت بی آنکه بیعت نماید مراجعت نمود •

هفتم

صاحب روضة الصفاء در جلد دوم ص ۱۸۹ گوید چون بشیر ابن سعد بیعت گرد حباب المنذر گفت ای پیشرتو را چه باعث شده و زمره اهل اخبار بر آنند که سعد مخالفت نموده با ابوبکر بیعت نکرده و ایضاً در جلد دوم ص ۱۹۵ گوید در بعضی از تواریخ مسطور است در روز دوم از بیعت ابوبکر علی ابن ابیطالب را در مجلس حاضر ساختند علی فرمود سبب خواستن من چیست عمر جواب داد تو نیز بیعت با ابوبکر نمایی علی (بعد از ذکر مرجحات در باره خود) عمر گفت تو را رها نکنم تا بیعت کنی علی نا کرده بیعت بازگشته •

هشتم

ابن حجر در کتاب صواعق ص ۶ قال اخرج النسائی و ابو یعلی و صحیحہ عن ابن مسعود قال لما قبض رسول الله قالت الانصار منا امبر و منکم امیر انتهى یعنی انصار و مهاجر در خلافت نزاع نمودند

نهم

ابن عبد البر صاحب کتاب استیعاب گوید سعد و طائفه از خزرج و طائفه از قریش از بیعت ابوبکر تخلف کردند

دهم

صاحب نور الابصار سید مومن شبلیجی ص ۷ گوید و تخلف عن بیعت ابوبکر علی ابن ابیطالب و بنو هاشم و الزبیر ابن العوام و خالد بن سعید و سعد ابن عبادہ

یازدهم

صاحب مروج الذهب مسعودی ص ۱۴ گوید بعد از بیعت ابوبکر خرج علی فقال انسدت علیا امور نافلم تتشر ولم ترع حقنا بعد از بیعت ابوبکر علی (ع) فرمود آیا فاسد نمودی امرهای ما را و استنشاره نمودی و ملاحظه حق ما را نمودی مؤلف گوید مخالفین اجماع از بیعت دسته بودند آیه تطهیر در باره آنها نازل شد بانفاق علماء مثل علی حسن و حسن علیهم السلام و زمره بودند که پیغمبر (ص) آنها را مدح نموده مثل ابوذر و مقداد و سلمان و عمار و اما مدح آنها کما آنکه ابن حجر در حدیث پنجم باسناده خود نقل مینماید قال رسول الله ان الله امرنی بحب اربعة اخبرنی بحبهم قيل یارسول الله سمهم لنا قال علی منهم يقول ذالك ثلاثاً و ابوذر و المقداد و سلمان و عمار و ایضاً در حدیث سی و شیشم باسناده خود نقل مینماید ان النبی قال ان الجنة لتشاقي الی ثلاثه علی و عمار و سلمان

و خواهیم این دو حدیث را در باب سوم از ابن حجر نقل نمود باسناد سند و انصاری با آن دسته معطای در بیعت مخالفت نمودند و تردید دانستند کما آنکه عضدی و صاحب مقاصد نقل نمودیم

و بنی هاشم و دسته از قریش مخالفت نمودند پس اجماع در بین نیست و سنیها مدرک اجماع خودشانرا مسنده مینمایند بحدنیکه مجهول است و گویند پیغمبر فرموده است من جمع نخواهند شد علی خطاء و شاهد کذب آنست اول سایر فرق اسلام که علی (ع) را خلیفه بلا فصل دانند بدلیل نقل و غفل میل ما معاشر امامیه که ابرار المومنین با یازده نفر از اولاد ~~علی~~ آن را امام میدانم و زبیدی و اسماعیلیه و فاطمیه آن حدیث را مجهول میدانند و نانی آن حدیث شاهد کذب دارد و آن آنست محمد بن عبد الله یکی از پیغمبران اول العزم است یعنی محبوب بر شرق و غرب عالم است و پیغمبران اول العزم دو جنبه دارند یکی شریعت و یکی امامت که عبارت از تصرف در انفس امت باشد و ابن دو ودیعه را حق سبحان در پیغمبران اول العزم میگذارد و سابقاً تذکر دادیم که بیضاوی یکی از علماء سنیها است و زمخشری امامت را چنین تعریف مینماید الامامة امانت من الله و عهده الخ و باید حق سبحان امانت را بتوسط پیغمبر خود بیکسی از افراد بشر و دیعه بگذارد چه آنکه خالق عباد ملکات بنده خود را از جهت علم و عمل عالم است و عباد من خود را از آن دو جهت تمیز نتواند دهد و امت چه کاره مملکتند تا آنکه جمع شوند آن ولایت عهد خدائی را تخصیص در یکفرد از افراد بشر بدهند

حجج سوم

وجه دوم که سنیها تمسک نمودند برای مدح ابو بکر و خلافت آن کما آنکه عضدی در مواقف نقل مینماید قال النبی لابی بکر و عمر هما

سید اکهول اهل الجنة ماخلى النمين و المرسلين ماخص ترجمه پیغمبر
فرمود عمر و ابوبکر بزرگ پیر اهل بهشتند.

جواب اول

از مال عالم که قائل توحیدند پرسش مینمایم که آیا بهشت جای
پیرانست یا آنکه اگر هم در دنیا پیر باشند در آنجا بصورت جوانانند

دوم

حدیث متواتر است که پیغمبر فرمود حسن و حسین دو جوانان
بهشتند با توان این حدیث اولی را باید طرح نمود و این حدیث در کتب
عامه مثل صحیح بخاری و غیر آن مذکور است و صاحب صواعق المحرقة
در ص ۱۱۴ با سند خود نقل مینماید از ابن مسعود قال (ص) ابنای الحسن
والحسین سید اشباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما و بسند ابی سعید ایضاً
نقل مینماید .

در صحیح بخاری باب ماجاء فی صفة الجنة عن ابی هریر ان رسول الله
قال اول من تدخل الجنة علی صورة القمر ایلة البدر والذین علی انارهم کاشد
کوکب و بسند دیگر ایضاً از ابو هریره نقل مینماید و ایضاً در صحیح
بخاری عن ابی حازم عن سهل ابن سعد عن النبی ص قال لیدخلن من امتی
الجنة سبعون الف او سبع مائة لیدخل اولهم حتی یدخل اخرهم و جو
هم علی صورة القمر فی ایلة البدر ماخص ترجمه اهل بهشت صورت آنها
مثل ماه شب چهارده است و مناسبت با پیری ندارد.

وجه سوم

که سنیهاتیمساک نمودند برای مدح ابوبکر قوله تعالی لقد رضی الله
عن المؤمنین ان یتابعون فی تحت الشجرة و ابوبکر هم زبیرت کنندگان بود

جواب

از مسلمات است حکم همیشه تابع عنوانست توضیح آن رضایت حق سبحان بر ایمانست مادامیکه شخص مؤمنست خداوند تعالی او را راضی است و دوست دارد و زمانیکه کافر و فاسق شد راضی نیست و ثابت نمودیم از کتب سنیها ابوبکر اگر دارای ایمان بود از او زایل شد مثل فرار از جهاد در احد و خیبر و از ردن فاطمه که ایه تطهیر در باره او و علی و حسن و حسین نازل شده

وجه چهارم

والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوا باحسان رضی الله عنهم و رضو عنهم وجه استدلال سنیها ابوبکر هم از مهاجرین است.

جواب اول

نیشابوری و زمخشری و بیضاوی و غیر آن گویند آنها از مهاجرین بودند نماز خواند بدو قبله یعنی بیت المقدس و کعبه و شهید در جنگ بدر شدند.

جواب دوم

سابقاً تذکر دادیم رضایت خدا و عدم رضایت آن تابع ایمان و عدم اوست و ابوبکر بجهت گناه کبیره از ایمان بیرون رفته.

وجه پنجم

قوله تعالی و سیجنبها الاتقی الذی یوتی ماله یتزکی مراد اتقی ابوبکر است.

جواب اول

واحدهی گمن مراد این آیه راجع بابود حدی است راجع بدرخت نخله

جواب دوم

اتقی که مرتبه افضل پرهیزکاری در عمل باشد و صفی است حاصل شدن آن باینان او امر الهی از واجبات و مستحبات و ترک نواهی الهی است چه محرمات و مکروهات و ابوبکر مدتی کافر و عبده صعم بوده و این قضیه متواتر است و علماء در کتب خود تذکر داده اند از جمله سید مؤمن شافعی شبلنجی در کتاب نورالابصار ص ۷۲ گوید اسلام ابوبکر و هوا بن سبع و ثلثین وعاش فی الاسلام ستا و عشرين و مادامیکه کافر بود در اطاعت خدا نبوده و در حال اسلام ظاهری گناه کبیره از او صادر شد

جواب سوم

از متواتر است که پیغمبر اکرم فرمود در جنگ خندق ضربه علی یوم الخندق افضل من عبادۃ الثقلین و صاحب روضه الصفا باین لفظ نقل مینماید و ابن حجر در صواعق باین لفظ نقل مینماید افضل من عبادۃ امتی از جمله ثقلین ابوبکر است و از جمله امت ابوبکر است پس چه اتقی است ابوبکر یکضربت علی در روز خندق عبادۃ او افضل است از عبادت ثقلین و امت آن پیغمبر (ص) فصل سوم از باب دوم در قدح عمر است و آن وجوه است .

قدح اول

از متواتر است مدتی در کفر بوده عبده صنم ابن حجر در صواعق گوید قال الذهبی اسلام عمر و له سبع و عشرون سنه و کافر ظالم است امامت که آن ولایت عهد از جانب خداست کما آنکه از بیضاوی نقل نمودیم اگر چه یکوقت شخص کافر باشد اطلاق آیه لا ینال عهدی الظالمین بشاغل است .

قدح دوم

اراده نمود در خانه زهراء و علی (ع) السلام را آتش زند و حال آنکه فاطمه و علی ع و حسن و حسین که آیه تطهیر و مباحله و موده فی القری در باره آنها نازل شده در آنخانه بودند و اکثر بنی هاشم که مدح در باره آنها از پیغمبر صادر شده بودند در آنخانه دایستانرا از علمای سنیها نقل مینمایم

اول طبری

قال اتي عمر ابن الخطاب بمنزل علي فقال والله لا احرقن عليكم او
لتخرجن للبيعة *

دوم

محمد و اقدی قال ان عمر جاء الى علي في عصابة فمشهم اسيد ابن الحصين
و سلمة ابن اسلم فقال اخرجوا اولئحرقن فيها *

سوم

ابن خزابه در كتاب عزر گوید زید ابن اسلم گفت من از جماعتی
بودم که همیشه مکشیدم با عمر بسوی خانه فاطمه در وقتیکه علی و اصحابش
اعتناع از بیعت می نمودند پس عمر گفت فاطمه را بیرون فرست آنکه
در خانه تواند والاخانه را و هر که در اوست بسوزانم.

چهارم

ابن عبد ربه گوید که علی و عباس در خانه بودند که ابو بکر
گفت عمر را برو بیاور ایشان را اگر ایبا کنند مقاتله کن فاقبل بقیس من نار
علي ان يضرم عليهم النار فلقیه فاطمه فقالت يا ابن الخطاب اجئت لتحرق
دارنا قال نعم

پنجم

صاحب کتاب محاسن که از بزرگان علمای سنیها است

ششم

صاحب کتاب انفس الجواهر

و عبارت این دو نفر مثل عبارت ابن عبد ربّه است

هفتم

ابن ابی الحدید حنفی شارح نهج البلاغه در جزو ششم نقل مینماید

هشتم

ابراهیم سیار نظام گوید عمر گفت بسوزانید خانه علی و کسانی که در او هستند و چیزیکه در خانه است مؤلف گوید خانه علی فاطمه و حسن و حسین و اکثر بنی هاشم بودند و خواهیم در قدح دوم عبارت نظام را نقل نمود .

قدح دوم

بزد فاطمه معصومه را تا آنکه محسنی که با و حامل بود سقط گردید کما آنکه صاحب کتاب ملل و نحل شهرستانی که از سنیها است نقل مینماید در کتاب خود طبع کتاب سال هزار و دویست هشتاد هشت (ص ۲۶) سطر ۲ از ابراهیم نظام ان عمر ضرب بطن فاطمة حسی القت المحسن من بطنها و کان یصبح احر قواها بمن فیها و ما کان فی الدار انهنی

قدح سوم

تخاف نمود از جیش اسامة ابن زید و مشمول لعن پیغمبر گردید چه آنکه عمر هم مأمور بجنازه رفتن بود کما آنکه در قدح ابوبکر نقل نمودیم .

قدح چهارم

در مرضی عوف به پیغمبر گفت هذیان میگویی و در دبر آن تعجب مستوای

گردیده و غزالی در مقاله چهارم از کتاب سر العالمین گوید و لم امامت رسول الله قال قبل مماته ائتونی بدوات و بیاض لازیل عنکمه اشکال الامر و اذکر لکم من المستحق لها ای الخلافه (من بعدی قال عمر دعوا الرجل فانه لیہجر و قیل یہذ •

و صاحب روضه الصفاء

در جلد دوم ص ۱۷۶ سطر ۱۹ گوید عمر گفت در دوالم به پیغمبر هستولی شده قرآن در میان ما است مارا پسندیده است •

قدح پنجم

فرار از جهاد نمود در احد و خیبر و فرار از جهاد از کنهان کبیره است مستحق آتش جهنم است شرح آن در حالات ابوبکر گذشته •

قدح ششم

امر نمود بر جرم مجنونه یعنی او را حد جای نمایند علی امیر المؤمنین او را منع نمود کما در صحیح بخاری باب لایرجم المجنون و قال علی (ع) لعمر اما علمت ان القلم رقع عن المجنون حتی یفیک وعن الصبی حتی یدرک ماخص ترجمه قلم تکلیف از آن طائفه برداشته شده

قدح هفتم

امر نمود بر جرم حامل داستانرا عضدی شافع در مواقف و شارح آن محقق شریف در مقصد پنجم چنین نقل مینمایند و لانه ای علمای نهی عمر عن رجم من ولدت لسته اشهر قال المحقق الشربف و نهی علی ان قواه تعالا والوالدات یرضعن اولادهن حوین کاملین مع قوله تعالا و حمله و فضاله ثلثون شهراً یدل علی ان اقل الحمل سته اشهر و نهی ایضاً عن رجم الحامل التي اقرب بالزنی و قال علی (ع) انکان لك سلطان علیها فمسلطانك علی ما فی بطنها فقال عمر فی کل واحدة من القضیتین لولا علی لهلك

عمر انتهى کلام عضدی و محقق الشریف
مؤلف گوید

در اینجا دو مطلب نقل مینمایند اول زنی بعد از ازدواج بعد از
شش ماه متولد شد عمر خیال نمود که مدت حمل نه ماه است پس سه ماه
بحرام حامل بود علی (ع) بدو آیه قرآن شریف ثابت نمود که اقل
حمل شش ماه دوم زنی بحرام حامل شد در حال حمل عمر میخواست
حد زنی را جاری نماید امیر المؤمنین فرمود اگر مسلط بر آن زن حامل
داری تسلط بر حمل نداری چه آنکه بچریان حد حمل سقط خواهد
شد و آن تقصیری ندارد.

قدح هفتم

حج تمتع و متعه زنان را حرام نمود و گفت متعتان کانتان
علی عهد رسول الله و انا احرمهما و حال آنکه حج تمتع و متعه زنان در
زمان پیغمبر بوده و در صحیح بخاری از اسامة ابن اکوع نقل شده که
حضرت پیغمبر ص اجازه داده است بمتعه زنان.

فصل چهارم از باب دوم

در قدح عثمان بن عفانست و آن چند وجه است *

اول

مدتی در کفر بوده و امامت که ولایت عهد خداست نایل
نخواهد شد *

دوم

اگر نمود قرآن شریف را بسوزانند کما آنکه در صحیح
بخاری باب جمع القرآن باسناده فی حدیث طویل فارسل عثمان الی حفصه
ان ارسلی الینا الصحیفه نسختها فی المصاحف ثم نردها الیک فارسلت بها

حفصة الى عثمان فامر زيد ابن ثابت و عبدالله ابن زبیر و سعد بن العاص و عبدالرحمن ابن الحارث فمسخوها فی المصاحف و ارسل الى کل افق بمصحف مما نسخوا و امر بما سواهم من القرآن فی کل صحیفة او مصحف ان یحرق ما خص ترجمه امر نمود قرآنرا بسوزانند و قرآن خود را اشتها ر داد و احمد ابن اعثم کوفی گوید ص ۱۴۸ بعد از آنکه اهل کوفه و مصر و بصره بمدینه آمدند و جمع دیگر از مهاجر و انصار میان ایشان و عثمان نقار بود در باره یکدیگر مشورت نمودند که یا عثمانرا عزل نمایند و یا بکشند و این سخن را بعثمان رسانیدند در بار بست بر بام رفت گفت ای مردمان از من چه میخواستید گفتند کتاب خدارا پاره پاره نمودی و سوختی الخ انتهى و فاضل رافعی در کتاب اعجاز القرآن گوید عثمان فرمان داد غیر از نسخه خود همه قرآنرا سوزانیدند *

قدح سوم

حکیم ابن العاص که طرید رسول خدا بود و آنحضرت تبعید بطائف نمود و عثمان در زمان ریاست خود بمدینه آورد پیغمبر زنده و مرده ندارد از آوردن آن آنحضرت از رده گردیده قال الله تعالی و الذین یؤذون الله و رسوله اولئک لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعد لهم عذابا مهیناً

و اعثم کوفی

گوید و قتیکه مسلمانها دور او جمع شدند گفتند چرا حکیم ابن العاص را بمدینه آوردی جواب داد ص ۱۴۷ اما حدیث حکیم ابن العاص بسبب حرکات ناهنجاریکه از او نسبت بحضرت رسالت سر زده آنحضرت را آزرده ساخته او را از مدینه بیرون کرده و بجهت قرآنیکه با من داشت بمدینه آوردم انتهى

قدح چهارم

عمار یاسر را امر کرد غلامان خود او را بزد خود پیش رفته
او را لگد زد آنجناب بفتق مبتلا گردید که آنکه اعثم کوفی و سایر
علماء در ترجمه حالات او تذکر داده اند و پیغمبر اکرم او را مدح
فرموده امام مدح آن در کتب علماء مضبوط از جمله ابن حجر در صواعق
در حدیث سی و نهم گوید اخرج الترمذی والحاکم ان النبی ص قال الجنة
لشیشاق الی ثلاثة علی ع و عمار و سلمان

قدح پنجم

آزرد ابوذر غفاری را و حال آنکه پیغمبر ص او را مدح نموده
اما آزرده آنجناب اعثم کوفی گوید عثمان امر کرد بمعویفه که درسام
بود ابوذر را بر شتر بدخوی سوار نماید و دلیل بدخوی همراه نماید تا
بمدینه برساند و قنیکه ابوذر وارد مدینه شد رانهای ابوذر زخم شده
او را تبعید بر بده نموده انتهى

اما مدح ابوذر

ابن حجر در صواعق در حدیث پنجم از مناقب ابرار المؤمنین
گوید اخرج الترمذی والحاکم وصححه عن بریده قال قال رسول الله ان
الله امرني بحب اربعة واجزني بحبهم قبل بارسول الله ص لانا قال علی ع
منهم هو، الثالث لانا و ابوذر و المقداد و سلمان

قدح ششم

فرار از جهاد نمود و آن از گناهان بزرگ است و مستحق آتش
جهنم است نفر بر آن در حالات ابو بکر گذشت و در صحیح بخاری در کتاب
مغازی باب قوله ص ان الدین تواوا انکم يوم المواقعة باسناده قال
جاء رجل حبیب الیمن الله فرئی قوماً جاوساً فقال من هؤلاء الفعوف قالوا

قريش فقال من الشيخ قالوا ابن عمر فاباه فقال اني ساءلك عن شيئي
اتحدثت قال انشد الى الحرمت هذا البيت اتعلم ان عثمان ابن عفان فريوم
الاحد قال نعم

ملخص ترجمه

مردی سؤال نمود از عبدالله عمر آیا عثمان فرار از جهاد نمود
در روز احد جواب داد بلی

فصل پنجم از باب دوم

در قدح معویه است و آن وجوه است اول مدتی ~~که~~ در
کفر بوده و خلافت و امامت که امام از طرف خداست نایل نخواهند شد
قدح دوم

سعایت نمود در باره ابوذر غفاری نزد عثمان و او را در شتر بد
خوی سوار نمود وارد مدینه که گردید رانهای او زخم گردید کما
اینکه قبلا دانستی قدح سوم

اقامه جنگ نمود با امیر المؤمنین علی و جنگ صفین از متواتر است
و حال آنکه آیه تطهیر در باره آن حضرت و فاطمه و حسن و حسین
وارد شده و پیغمبر فرمود انا حرب امن حاربهم و سلم امن سالمهم
باب اول رجوع شود

و ابن حجر در صواعق در حدیث سائزدهم در مناقب علی ع
گوید اخرج ابو یعلی و البزار عن سعد بن ابی وقاص قول رسول الله
من اذا علیا فقد آذانی

قدح چهارم

اقامه جنگ نمود با حسن ابن علی و حال آنکه آیه تطهیر در باره

او نازل شد و پیغمبر فرمود ان الحسن و الحسین سیدای شباب
اهل الجنة

قدح پنجم

بتوسط مروان الحکم زهر فرستاد بنویست جعده بحسن ابن علی
خورانید و سبب قتل او گردید و صاحب روضه الصفاء در ترجمه حسن ابن
علی تذکر می دهد و گوید پنج مرتبه او را زهر داده

قدح ششم

عمار یاسر که مدح در باره آن از پیغمبر جدا رسیده در جنگ
او کشته شده و صاحب اسبابه المخرقه در ترجمه عمار و اعم کوفی و
صاحب روضه الصفاء در گذارشات امیرالمومنین ع نقل می نماید نه
رسول خدا فرمود بعمار یتماک فئمة الباغیه پس معاویه و اسگر آن طائفه
ظالم کمندگان بودند که عمار در جنگ او کشته شده

فصل ششم از باب دوم

در قدح بزید است اول سبب قتل حسن ابن علی گردید دانستن
که بلا از موافقت و پیغمبر فرمود حسن و حسین دو جوانان اهل
بهشتند و فرمود انا حرب امن حاربهم و سام امن سالاهم قدح دوم جوب
خیزران براب و دندان آنحضرت زد ابن حجر در صواعق در خامه
کتاب خود گوید المنهور جاء رأس الحسین جمع اهل الشام و جعل
ینکت رأسه بالخیزران و نسدا بیاب ابن زعری و قال ابن الجوزی
فیما حکاه سبطه عنه لیس العجب من قتال ابن زیاد للحسین و اهلها
العجب من خذلان یزید و ضربه بالقضیب ثنایا الحسین و حمله آل الرسول
سبایا علی اقتاب الجمال

قدح سوم

شرابخوار و تارک الصلوة و غیر آن از منهیات شرع بوده قبل
ابن حجر اخرج الواقدی من طرق ان عبد الله ابن حنظله قال والله
ما خرجنا علی یزید حتی خفنا ان نرعی الحجارة من السماء انه رجل
ینکح امهات الاولاد و البنات و الاحوات و یشرب الخمر و ینعی الصلوة

قدح چهارم

فجایع نمود در مدینه بفرستادن لشکر خود و قال ابن حجر
فی الصواعق فی باب الصحابة فی خانمة الكتاب و قد نقل ابن الجوزی
صنف القاضي ابویعلی کتابا ذکر فیہ من يستحق اللعن و ذکر منهم یزید
نم ذکر حدیث من اخاف المدینة بجیش و الحدیث الذی ذکره
رواه مسلم و وقع من ذلک من الفل و الفساد العظیم و السب و اباحة
المدینة ما هو مشهور حتی قض نحو ثمانمائة بکر و قبل من الصحابة مثل
ذلک و من قراء القرآن نحو سبعمائة و از فرستان یزید لشکر خود
را در مدینه بکارت سیصد دختر برداشته شده و سیصد نفر صحابه کشته
شدند و هفتصد نفر قاری قرآن مقتول شدند

قدح پنجم

هتک حرمت کعبه نمود چه آنکه ابن زبیر پناه بخانه خدا برده
بود میخواست او را در اطاعت خود در آورد بنوسا نساک منجین خانه
خدا را خراب نمود

فصل هفتم

در قدح خالد ابن ولید است قدح اول مالک ابن نویره یکی از
افراد مسلمانها بود او را بفیل رسانید قدح دوم باعبال او در همان شب
زنی نمود عضدی شافعی در مقصد چهارم از مواقف و شارح آن محقق

شریف داستان را چنین نقل مینمایند و انکر عمر علیه ای ابو بکر عدم
قتل خالد بن الولید حیث قتل مالک ابن نویره قال محقق الشریف و هو مسلم
و طمعاً فی امرئ لجماله اولدالك تزج زوجته من ليلته و ضاجعها فاشار
عمر بقتله قصاصاً فقال ابو بکر لا اعمد سيفاً شهره الله على الکفار و قال
عمر لخاله الدلان ولیت الامر لا قیدناک به انتهى کلام عضدی و محقق الشریف
ملخص کلام آنها

خالد مالک پسر نویره را کشت و آن مسلمان بود و با عیال آن در همان
شب زنی نمود و سبب قتل خالد مالک را طمع در عیال او داشت
و بوصول آن رسید و عمر اشاره نمود بابو بکر او را قصاص نماید ابو بکر
گفت من در غلاف نمی اندازم شمشیریکه خداوند بر همه نموده بسوی
کافران و عمر گفت بخالد ابن ولید اگر من بر بابت رسیدم خواهم تو
را قصاص نمود راقم گوید آیه قصاص النفس بالنفس تخصیص نخورده
و مالک ابن نویره

یکی از مسلمانهای بودزکوة مسلمان نبی یربوع را جمع آوری
می نمود و قیمیکه خالد بن ولید از طرف ابو بکر مأمور گردیدزکوة را
در قبیله اعراب جمع آوری کند و سفارش داد در هر قبیله بانگ اذان
شنیدی معامله اسلام نما با آنکه مالک گفت من مسلمانم و کسانی که
با خالد بودند گفتند ما الحال بانگ اذان میشنویم اعنا نمود مالک را
کشت صاحب حبیب السیر نیمرة روضة الصفا نقل از یافعی میکند و گوید
بعد از جدا نمودن سر مالک خالد او را زیر طعام دیک گذاشته طعام بجوس
آمد هنوز سر مالک منمنعل بود انتهى

قدح سوم

پیغمبر ص راجع بقتل اسرای بنی جذیمه دو مرتبه فرمود من

برى هشتم از فعل خالد کما آنکه در صحيح بخارى در کتاب مغازى باسناده عن سالم عن ابيه قال بعث النبى ص خالد بن ولید الى بنى جذيمه فدعاهم الى الاسلام فلم يحسنوا ان يقول اسلامنا فاجعلوا يقولون صباانا فجعل خالد يقتل منهم وايسر ودفع الى كل رجل اسيره حتى اذ كان يوم امر خالدان يقتل كل رجل منا اسيره فقات والله لا يقتل اسيرى حتى اذا قد هدنا على النبى (ص) فذكرناه فرفع النبى (ص) يده فقال اللهم انى ابرؤ اليك اصنع خالد مرين ما يخص ترجمه وقتيكه خبر رسيد به پيغمبر (ص) خالد امر کرد اسيران بنى جذيمه را بکشند آنحضرت دو مرتبه فرمود من برى هشتم از کار خالد •

فصل هشتم

در قدح عايشه است قدح اول باعلى (ع) جنگ نمود اما جنگ نمودن داستان جنگ جمل در بصره از منواتراست وجه تسميه چه آنکه عايشه بشتري سوار شده بود و در قرنط جنگ بوده و على (ع) آيه تطهير در باره او نازل شده و پيغمبر فرمود کما آنکه در باب اول نقل نموديم انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم و در قدح معويه حديث مسند نقل نموديم که رسول خدا فرمود من اداعلياً فقد آذاني

قدح دوم

امر نمود جنازه حسن ابن على را تير باران نمايند و از منواتراست صاحب روضة الصفاء گويد چندين جوبه تير بچنازه آنحضرت رسیده

فصل نهم و دهم

در قدح ملحه وزير است و در جنگ جمل با عايشه بودند و اعثم کوفى گويد بعايشه گفتند شما حرکت نمائيد ما خواهيم بنه ما محلق شد

باب سوم در مناقب امیر المؤمنین

ابن حجر آیاتیکه در شان آنحضرت نازل شده در صواعق نفل
مینماید آایة الاولى قال الله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت
ليطهركم تطهيراً اكثر من المفسرين على انها نزلت في علي وفاطمة والحسين
والحسين انه (ص) قال اللهم اهله اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً ثانياً وان ام
سلمه قالت الست من اهلك قال بلى وانه (ص) ادخلها الكسبا بعد ما قضى دعا
لهم الاية الثانية قوله تعال ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا
صلوا عليه و سلموا وتساميا

صحیح عن كعب بن عجرة قال لما نزلت هذه الاية قلنا يا رسول الله قد
علمنا تسام عايك فكيف نصلي عايك فقال (ص) قوا اللهم صل على محمد و
علي ال محمد الى آخره دليل ظاهر على ان الامر بالصلاة على اهل بيته وبقبته
المراد من هذه الاية الثالثة قوله تعالى سلام على ال ياسين فقد نقل جماعة
من المفسرين عن ابن عباس ان المراد بذلك سلام على ال محمد الاية الرابعة
قوله تعالى وقفوهم انهم مسئولون اخرج الديلمي عن ابى سعد الخدرى ان
النبي (ص) قال وقفوهم مسئواون عن ولاية على وفي رواية صحيحة انى نارك
فيكم امر بن لن تضلوا ان تبعه و هما و كتاب الله و اهل بيته عترتى ان-
الحديث المنسك بذالك طرفاً كثيراً وردت عن نيف وعشرين صحابياً الاية
الخامسة قوله تعالى واعصمو بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا

اخرج الثعلبى فى تفسيره عن جعفر الصادق انه قال نحن حبل الله
الذى قال الله و اعصمو بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا الاية السادسة قوله تعالى ام
يحسدون الناس على ما اناهم اخرج ابو احسن المغازلى عن الباقر انه قال فى
هذه الاية نحن الناس والله الاية السابعة قوله تعالى وما كان الملعون بهم و انت فيهم
اشار صلى الله الى وجود ذلك المني فى اهل بيته و انهم امان لاهل الارض

كما هو صلى الله اهاناً لهم وفي ذلك احاديث كثيرة

الاية الثامنة

قوله تعالى و انى لغفار امن تاب و امن وعمل صالحا ثم اهتدى .
قال ثابت البناني اهتدى الى ولاية اهل بيته وجاء ذلك عن ابي
جعفر الباقر ايضاً و اخرج الديلمي مرفوعاً عن النبي انما سميت ابنتى فاطمة
لان الله تعالى فطمها و مسحها عن النار و اخرج ابن سعد عن علي اخبرني
رسول الله ان اول من يدخل الجنة انا و فاطمة والحسن والحسين فالت يا
رسول الله فوجبوا قال من ورائكم

الاية التاسعة

قوله تعالى فمن حاجت فيه من بعد ما جئتكم من الامم فقل نعمالوا
ندع ابنائنا و ابنائكم و نساءنا و نساءكم ثم نبهل فنجعلو لعنة الله على
الكاذبين قال في الكشف لادليل اقوى من هذا على فضل اهل الكساء وهم على
وفاطمة والحسن لانها لما نزل دعاهم صلى الله فاحتضن الحسين و اخذ
بيد الحسن و مشى فاطمة خلفه و على خلفها فعام انهم المراد من الاية

الاية العاشرة

قوله تعالى ولسوف يعطيك ربك فترضى
نقل القرطبي عن ابن عباس انه قال رضى محمد لا يدخل النار
احد من اهل بيته النار و قال السدي و اخرج تمام و البزار و الطبراني و ابو نعيم
انه ص قال فاطمة احصنت فرجها فحرم الله (ص) ذريتها على النار و اخرج
الديلمي و غيره انه (ص) قال نحن بنو عبدالمطلب سادات اهل الجنة انا
و حمزه و على و جعفر ابن ابي طالب و الحسن و الحسين الاية الواحد يعشر
قوله تعالى ان الذين امنوا و عملوا الصالحات اولئك خير المزية
اخرج الحافظ جمال الدين النري عن ابن عباس ان هذه الاية انزلت

قال صلى الله تعالى هو انت و شيعتك تاتى يوم القيمة لراضين مرضين و
يساتى عدوك غضباناً مقمحين و اخرج الدار قطنى يا ابا الحسن انت و شيعتك
فى الجنة قال الدار قطنى لهذا الحديث عندنا طرقات كثيرة ثم اخرج عن
ام سلمة قالت كانت ليلسى و كان النبى ص عندى فانت فاطمة فنبعها على (ع)
فقال النبى ص يا على انت و اصحابك فى الجنة انت و شيعتك فى الجنة
الاية الثانية عشر

قوله تعالى و انه لعلم الساعة قال مقاتل و من تبعه من المفسرين ان
هذه الاية نزلت فى المهدي ففى الاية دالة على البركة فى نسل فاطمة و على
و ان الله ليخرج منها كثيراً طيباً و ان يجعل نسلهما مفاتيح الحكمة
الاية الثالثة عشر

قوله تعالى و على الاعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم اخرج الثعلبى
فى تفسير هذه الاية عن ابن عباس انه قال الاعراف موضع عال من الصراط
عليه العباس و حمزه و على ابن ابي طالب و جعفر ذوالجناحين
الاية الرابعة عشر

قوله تعالى قل لا استألكم عليه اجر الا المودة فى القربى اخرج احمد و
الطبرانى و ابن ابى حاتم و الحاكم عن ابن عباس ان هذه الاية لما رأت
قالوا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذين و جئت عايناً مودتهم قال على
وفادى لهم و ابناهما انتهى كلام ابن حجر بالفاظه و احاديث زيادى در تفاسير
آيات مذكوره سند مخفاف نقل نموده راقم سطرى از آن احاديث
را تذكر داده ام و نقل از ابن عساكر منمنايد كه آن ميگوييد سيده
حديث در باره على نازل شده ؛

و ابن حجر صاحب صواعق شافعي

چهل حديث در باره امير المؤمنين ع نقل منمنايد راقم اورا هم

در این رساله حبل المین ذکر مینمایم .

قال الفصل الثانی

(از باب نهم) فی فضایل علی و هی کثیرة عظيمة شهيرة حتی قال احمد ماجاء لاحد من الفضائل ماجاء لعلی ع و قال اسماعیل القاضي و النسائی و أبوعلی النیشابوری لم یرد فی حق احد من الصحابة بالاسم ایند الحسن اکثر ماجاء فی علی و انصرت هنا لربعین حدیثاً لانها من غرر فضائله

(الحديث الاول) اخرج الشيخان عن سعد بن ابی وقاص و احمد و البزار عن ابی سعید الحدری و الطبرانی عن اسماء بنت عمیس و ام سلمة و جیش ابن جنادة و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سمرة و علی و البراء ابن عارب و زید بن ارقم ان رسول الله حاف علی ابن ابیطالب فی غزوة تبوک فقال یا رسول الله تخلفی فی النساء و الصبیان فقال اما نرضی ان یكون به نزاهة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی .

(حديث اول) پیغمبر ص علی را جانشین خود نمود در مدینه و برای جنگ تبوک رفت و فرمود تو نسبت بمن مثل هارون برادر موسی هستی غیر آن آنکه پیغمبر نیستی .

(الحديث الثانی) ایضاً عن سعد ابن سعد و الطبرانی عن ابن عمر و ابن ابی لباب و عمر ابن حصین و البزار عن ابن عباس ان رسول الله قال يوم خیبر لاعطین الیه غدار جلاً یفتح الله علی یدیه بحب الله و رسوله فبات الناس یدکرون ای یخوضون فلما اصبح الناس غدا علی رسول الله کأهم یرجون یعطاهما فقال این علی ابن ابیطالب فقیل بسنکی عینیة قال فارسلوا الیه فاتی به فیصق رسول الله فی عینیة و دعاه فبرء حتی کان لم یکن به و جمع فاعطاه الیه

و اخرج الترمذی عن عایشه كانت فاطمه احب الناس الى رسول الله
و زوجها علی احب الرجال الیه)

(حدیث دوم) پیغمبر فرمود در جنک خیبر علم را بدهم بکسیکه

خدا و رسول خدا او را دوست داشته و علم را داد بعلی ع

(الحدیث الثالث) اخرج مسلم عن سعد ابن ابی وقاص لما نزل ندع

ابنائنا و ابنائکم دعار رسول الله علیاً و فاطمه و حسناً و حسیناً فقال اللهم هؤلاء اهل

(حدیث سوم) و قتیکه آیه نازل گردید ندع ابنائنا و ابنائکم

خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را پس فرمود بار

خدایا اینها را اهل من مольف گوید سبب نزول آیه مباحله نصاری نجران

بود با محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و اله .

(الحدیث الرابع) قال صلی الله یوم غدیر خم اللهم وال من والاه

و عاد من عاداه و انه رواق عن النبی ص ثانیون صحابیاً و کثیراً من طرقاً صحیحاً و احسن

(حدیث چهارم) پیغمبر فرمود در روز غدیر خم هر کسب را من

مولای او بودم پس علی مولای اوست بار خدایا دوست داشته باش نو

کسیکه علی را دوست داشته باشد و دشمن داشته باش کسیکه او را

دشمن داشته باشد و این روایت را سی نفر از اصحاب پیغمبر نقل نمودند

و اکثر طریق آن صحیح است باحسن .

(الحدیث الخامس) اخرج الترمذی و الحاکم و صححه عن بریده


قال قال رسول الله ان الله امرنی بحب اربعة و اخبرنی بحبهم فقال یا رسول الله

سهمهم انما قال علی ه هم یقول دالک ثلاثاً و ابوذو و المقداد و سامان

پیغمبر من فرمود بدرسنکه خدا امر نمود مرا چهار نفر را دوست

داشته باشتم و خبر داد مرا بدوستی انسان شخصی گفت ای رسول خدا

اسم آن چهار نفر را بفرمای ما پیغمبر فرمود علی از آن چهار نفرند

و سه مرتبه آن  را یعنی علی از آن چهام نفرند تکرار نمود و آن سه نفر دیگر که مأمور بدوستی آنها ابوذر و مقداد و سلمانست .

(الحديث السادس) اخرج احمد والنرمذی والنسائی وابن ماجه عن حيش ابن جنادة قال قال رسول الله علي هني و انامن علي ولا يؤدى عنى الا انا او على

(حديث هشتم) پیغمبر فرمود علی از من است و من از علی اداء نمی شود از من مگر آنکه من یا علی

(الحديث السابع) اخرج النرمذی عن ابن عمر قال اخي السی ص بین اصحابه فی و لم او اخي یمنی احد فعال ص اب اخي فی الدنیا و الاخره (حديث هفتم) وقتی که پیغمبر عهد اخوت و برادری بست بین اصحاب خود علی آمد خدمت پیغمبر با حشم اشکبار گفت ای رسول خدا عهد برادری بستی بین اصحاب تو و برادری نبستی بین من و میباید احد پیغمبر فرمود تو برادر من هستی در دنیا و آخرت .

(الحديث الثامن) اخرج مسلم عن علی قال والذی فلی الحیة و بر عالنسمة انھ ص لعهد النبی الامی الی انه لا یحبنی المؤمن ولا یبغضنی الامنافق . (حديث هشتم) علی فرمود که پیغمبر معاهده نمود بدوستی که دوست نداشته باشد مرا مگر مؤمن و بغض مرا نداشته باشد مگر منافق .

(الحديث التاسع) اخرج النرمذی و الحاکم عن علی قال قال الرسول الله انا مدینة العلم و علی بابها و فی رواية اخرى فھن اراد العلم فایاتی الباب (حديث نهم) پیغمبر فرمود من شهر علم هستم علی در آن و در روایت دیگر کسی که اراده نمود علم و دانش را از در علم بیاید .

(الحديث العاشر) اخرج الحاكم و صححه عن علي قال بعثني رسول الله الى اليمن فقات رسول الله وانا شاب اقضى بينهم ولا ادري ما القضاء ف ضرب صدرى بيده ثم قال اللهم اهد قلبي و ثبت لسانه فوالذي فلق الحبة ماشككت في قضاء بين الانين و قيل سببه قوله ص اقضاكم على

(حديث دهم) علي فرمود فرستاد مرا رسول خدا بسوی یمن پس گفتم ای رسول خدا فرستادی مرا و حال آنکه من جوانم که حکم بنمایم بین مردمان و نمیدانم چه چیز است قضاوت پیغمبر ص دست بسینه من زد فرمود بار خدایا هدایت نما دل علی را و ثابت نما زبان او را قسم بآنچنان کسیکه همیشه کافدانه را شک ننمودم در حکم میانه دو نفر بعضی ها گفتند سبب قول پیغمبر فرمود اقضاکم علی

(الحديث الحادي عشر) اخرج ابن سعد عن علي انه قيل له مالك اكثر اءحاب رسول الله حديثا قال اني كنت اذ سئلته انباني اذا سكت ابتداني (حديث يازدهم) بعضی بعضی گفتند تو مثل صحابه پیغمبر مثل حدیث نمی نمایی فرمود من منبامیشوم یعنی عام من از جانب خداست.

(الحديث الثاني عشر) اخرج الطبراني في الاوسط عن جابر ابن عبد الله الناس من شجرتي و انا و علي من شجرة واحدة

(حديث دوازدهم) پیغمبر فرمود مردمان از درختهای مختلفند و من و علی از يك درختیم .

(الحديث الثالث عشر) اخرج البيهقي عن سعد قال قال رسول الله لعلي لا تدخل المسجد ان يحجب في هذا المسجد غيري و غيرك

«حديث سیزدهم» پیغمبر فرمود بعضی جائز نیست از برای احد در حالت جنابت داخل مسجد بشود غیر از من و تو « و اشاره نمود ص بمسجد الحرام .

«الحديث الرابع عشر» اخرج الطبرانی و الحاکم صحیحہ عن ام سلمة قالت کان رسول الله اذ غضب لم یجز احد ان یکامه الا علی .

«حدیث چهاردهم» رسول خدا وقتی که غضب می نمود احدی جرعت نداشت حرف زدن با آنحضرت مکرعی

«الحديث الخامس عشر» اخرج الطبرانی و الحاکم عن ابن مسعود ان النبی ص قال النظر الی علی عبادہ اسنادہ حسن

«حدیث پانزدهم» پیغمبر فرمود نظر بسوی علی نمودن عبادت است .

«الحديث السادس عشر» اخرج ابو یعلی و البزار عن سعد ابن ابی وقاص قال قال رسول الله من اذا علیاً فقد اذانی -

«حدیث شانزدهم» پیغمبر فرمود کسی که به علی را آزرده مرا آزرده است .

«الحديث السابع عشر الطبرانی و حسن عن ام سلمة قال ص من احب علیاً فقد احبی و من ابغض علیاً فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله .

«حدیث هفدهم» رسول خدا فرمود کسی که دوست داشته باشد علی را پس بتحقیق که دوست دارد مرا او کسی که دوست داشته باشد مرا دوست دارد خدا را و کسی که بغض داشته باشد علی را بغض مرا دارد و کسی که مرا بغض داشته خدا را بغض دارد .

«الحديث الثامن عشر» اخرج احمد و صحیحہ عن ام سلمة قال سمعت رسول الله یقول من سب علیاً فقد سبنی .

«حدیث هیجدهم» پیغمبر فرمود کسی که ناسزا بگوید علی را ناسزا بمن گفته است .

«الحديث التاسع عشر» اخرج احمد بسند صحيح عن ابي سعيد الخدري ان رسول الله قال اعلی انك قانات علی تاویل القرآن كما قانات علی تنزیله .

«حديث نوزدهم» فرمود بعلي بدرستكه تو مقاتله مينمايي بر تاويل قرآن مثل آنكه من مقاتله مينمايم بر تنزيل قرآن .

«الحديث العشرون» اخرج البزاز و ابويعلى و الحاكم عن علي قال دعاني رسول الله فقال ان فيك مثلا من عيسى ابغضه اليهود حتى بهنو امه واحبته النصارى حتى انزلوا بالاه نزل الذي ليس به الاوانه يهاك في اثنان محب مفرط يفرطاني بماليس في ومبغض يحمله شتماني علي ان يبهمني

«حديث بيستم» پیغمبر فرمود بعلي بدرستیکه در تو است مثل عیسی یهود بغض او را در دل گرفتند تا آنکه مبهوت شدند و نصاری باو ع محبت پیدا نمودند تا آنکه آنحضرت را نازل نمودند بمنزل عیسی آنهمراه را دارا نبود یعنی مرثیه الوهیت در باره او قائل شدند و علی را یکدسته نمودند بالله خدادانند و یکدسته او را بدادند مثل ناصبی.

«الحديث الحادي والعشرون» اخرج الطبراني في الاوسط عن امامة قالت سمعت رسول الله يقول اعلی مع القرآن والقرآن مع اعلی لا يفترقان حتى يرد اعلی الجوض

«حديث بيست يكم» پیغمبر فرمود علی با قرآنست و قرآن با علی جدا نهی شوند تا آنکه وارد لب جوض کوثر شوند.

«الحديث الثاني والعشرون» اخرج ابويعلى عن عائشة قالت النبي ص النزم ايليا و قبله وهو يقول بابي الوحيد الشهيد

«حديث بيست دوم» پیغمبر گرفت علی را و بوسه داد او را فرمود پدرم

فداي تنهائي و شهادت تو باد *

«الحديث الثالث والعشرون» اخرج الحاكم وصححه عن ابي سعيد
الجدری قال اشتكى الناس عاليا فقام رسول الله فينا خطيباً فقال صلاتكم
عليها وآله أنه لا خيشن في ذات الله اوفي سبيل الله .

«حديث بیست سوم» مردم شکایت نهودند نزد پیغمبر ص آنجناب
ایستاد خطبه خواند فرمود شکایت نمائید فسم بخدامیترسم آن شکایت
شماراجع بذات خدا یا آنکه در راه خداشناسی باشد .

«الحديث الخامس والعشرون» اخرج احمد والضياعن زيد ابن ارقم
ان رسول الله قال اني امرت بسد هذه ابواب غير باب علي

«حديث بیست چهارم» پیغمبر فرمود بدرسیکه من مامور شدم
درها را به بندم غیر از در علی مؤلف گوید در های اصحاب پیغمبر ص باز
بسوی مسجد ~~الصلوات~~ بود خداوند امر نمود تمام درها را به بندد غیر از در علی
باز بسوی مسجد باشد .

«الحديث الخامس والعشرون» اخرج الترمذی و الحاكم عن عمر ابن
حصین ان رسول الله قال ماتريدن من علي ان علياً مني وانا منه وهو ولي
كل مؤمن بعدی

«حديث بیست پنجم» پیغمبر فرمود چه اراده دارید درباره علی
و او را تکرار نمود بدرستکه علی از من است و من از علی و او ولی
هر مؤمن است بعد از من .

«الحديث السادس والعشرون» اخرج الطبرانی عن ابن مسعود
ان النبي ص قال ان الله تبارك و تعالی امرني ان ازوج فاطمه من علي
«حديث بیست و ششم» پیغمبر فرمود بدرستکه خدای تعالی امر
نمود مرا تزویج نمایم فاطمه را با علی .

«الحديث السابع والعشرون» اخرج الطبرانی عن جابر والمخضلیب عن ابن عباس ان النبی ص قال ان الله جعل ذریة کل نبی فی صلبه وجعل ذریتی فی صلب علی ابن ابیطالب .

(حدیث بیست و هفتم) پیغمبر فرمود بدرستی که خداوند قرار داده است ذریه و نژاد هر پیغمبری در صلب و پشت آن نبی و قرار داده است نژاد مرا از پشت علی ابن ابیطالب .

(الحديث السابع والعشرون) اخرج الديلمی عن عائشة ان النبی ص قال خیر اخوتی علی و خیر اعمامی حمزه ذکر علی عبادة .

(حدیث بیست و هشتم) پیغمبر فرمود بهترین برادر من علی است و بهترین عموهای من حمزه ذکر علی عبادت است .

(الحديث السابع والعشرون) اخرج الديلمی ابضاً عن عائشة و الطبرانی وابن مردويه عن ابن عباس ان النبی ص قال السابق لثلاثة السابق الى موسى ع يوشع ابن نون والسابق الى عيسى صاحب یسن والسابق الى محمد ص علی ابن ابیطالب .

(حدیث بیست و نهم) پیغمبر فرمود آنهایی که سبقت گرفته اند سه نفرند سبقت بسوی موسی ع یوشع ابن نون و بسوی عیسی ع صاحب یسن و سبقت بسوی محمد ص علی ابن ابیطالب مؤلف گوید که ما یوشع و صی موسی است و خلیفه آن و صاحب یسن و صی عیسی است امر المؤمنین ع و صی پیغمبر آخر الزمان است

(الحديث الثلاثون) اخرج ابن البخاری عن ابن عباس ان النبی ص قال الصديقون ثلاثة خرقيل مؤمن ال فرعون و حبيب النجار صاحب یسن و علی ابن ابیطالب .

(حدیث سی ام) پیغمبر ص فرمود راست گویان سه نفرند خرقیل

مؤمن آل فرعون و حبیب نجار صاحب یسن و بنی ابن ایطالب.

(الحديث الحادى والثلاثون) اخرج ابو نعیم و ابن عساکر عن ابی

لیلى ان رسول الله قال الصديقون ثلاثة حبیب النجار مؤمن آل یسن قال تعالى

یا قوم اتبعوا الهرسلین و خرقیل مؤمن آل فرعون. و علی ابن ایطالب

(حدیث سی و یکم) پیغمبر فرمود راست گویان سه نفرند حبیب

نجار و مؤمن آل یس کما فی قوله تعالى قال یا قوم اتبعوا الهرسلین و خرقیل

مؤمن آل فرعون و علی ابن ایطالب و آن افضل ایستاست.

(الحديث الثانى والثلاثون) اخرج الحاكم واحمد بستند صحیح عن

عمار ابن یاسر ان النبى ص قال لعلى اسق الناس رجلا من احمر شهود الذى

عقر النافه و الذى يضربك یا علی

(حدیث سی دوم) پیغمبر فرمود بعلى شقى ترین مردمان دوزمردند

بى كنهده ناقة صالح و آنكسى میزند تورا

(الحديث الثالث والثلاثون) اخرج الحاكم عن جابر ان النبى قال

على امام البرره قاتل الفجره منصور من نصره مخذول من خذله

(حدیث سی و سوم) پیغمبر فرمود على پشوائى خوبانست كنهده فاجران

یاری شونده است كسیمكه اورا یاری نماید.

(الحديث الرابع والثلاثون) اخرج الدارقطنى فى الافراد عن ابن

عباس ان النبى ص قال على باب حيلة من دخل منه كان موهناً و من

خرج كان كافراً

(حدیث سی و چهارم) پیغمبر فرمود على درست امن و امان كسیمكه

داخل آن در شده بوده است مؤمن و كسیمكه خارج شد بوده است كافر

(الحديث الخامس و الثلاثون) اخرج الخطيب عن البراء و الديلمي

عن ابن عباس قال ص على منى بمنزلة رأسى من بدنى

«حدیث سی و پنجم» پیغمبر فرمود علی نسبت بمن بمنزلہ سر من است از بدن من

(الحديث السادس والثلاثون) اخرج البيهقي والديلمي عن انس ان النبي قال علي يزهر في الجنة ككوب الصبح لاهل الدنيا .

(حدیث سی و ششم) پیغمبر فرمود علی روشنای میدهد در بهشت مثل ستاره صبح برای اهل دنیا .

«الحديث السابع والثلاثون» اخرج ابن عدي ان النبي ص قال علي يعسوب النحل اي امير هاجم جميع المؤمنين والمال يعسوب المنافقين
«حدیث سی و هفتم» پیغمبر فرمود علی امیر المؤمنین است و مال امیر منافقین .

«الحديث الثامن والثلاثون» اخرج البراز عن انس ان النبي ص قال علي يقضي ديني .

«حدیث سی و هشتم» پیغمبر فرمود علی حکم ران دین من است مؤلف گوید يقضي ديني قضايتي شارح تجريد بكسر دال ضبط نموده و صحيح هم هست چه آنكه پیغمبر ص قرض نداست نا آنكه بفرايد پیغمبر علی قاضی یعنی اداء کننده دین من است

«الحديث التاسع والثلاثون» اخرج الترمذي والحاكم ان النبي ص قال الجنة لشاق الى بلانه علي و عمار و سامان .

«حدیث سی و نهم» پیغمبر فرمود بهشت اشتیاق بسوی سه نفر دارند علی است عمار و سلمان

«الحديث الاربعون» اخرج السيخان عن سهل ان النبي ص وجد عالياً

منتهطجماً في المسجد وقد سقط رداؤه عن شقه فاصابه تراب فجعل النبي ص

مسجد عنه و يقول ص قم ابانراب این چهل حدیث را بالفاظه از ابن حجر شافع نفل نمودم

«حدیث چهل» پیغمبر ص یافت علی را در مسجد در حالتیکه خابیده بود و عبا آن از دوش او افتاده بود پس پیغمبر خاک را از عباي آن پاك نمود فرمود بایست ابانراب مؤلف گوید تمام سد ترجمه چهل حدیث و ابن حجر در فضل سوم در ثناء صحابه گوید

اخرج الطبرانی و ابن ابی حاتم عن ابن عباس قال ما نزل الله يا ايها الذين امنوا الا وعلی امیرها و شرفها و اقدعاته الله اصحابه محمد و ما ذكر علی الا بخیر

و اخرج ابن عساکر قال ما نزل فی احد من کتاب الله ما نزل فی علی و اخرج عنه ایضا قال نزل فی علی ثلاثه مائة و اخرج الطبرانی عنه قال كانت لعلی مائة عشر منقبة ما كانت لاحد من هذه الامة و اخرج ابو یعلی عن ابی هریره قال عمر ابن الخطاب لقد اعطی علی ثلاثه خصال لان تكون لی خصلة منها احب الی من حمر النعم فسل ما هی قال تزویجه ابنة ص و سکانه فی المسجد لایحل لی فیه و الرایه یوم الخیر انتهى ترجمه کلام ابن عباس مفسر قرآن و ابن عساکر و عمر ابن الخطاب

مقاله ابن عباس

هر آیه که نازل شد یا ایها الذین امنوا علی ع امیر و شریف آن مؤمنین است هر آینه بتحقیقیکه نویخت نمود خداوند اصحاب پیغمبر ص را در غیر مکان و ذکر نگردید علی مگر بخوبی

مقاله ابن عساکر

نازل نگردید در احد از کتاب خدا آنچه نازل گردید در باره علی و سید آیه در باره آنجناب نازل گردید و هیجده مناقب و فضایل

در بارهٔ علی نازل شد و آن مناقب در بارهٔ احد از امت نبوده است

مقالهٔ عمر ابن الخطاب

داده شد بعلی سه خصلت اگر آن خصلت یکی برای من بوده بهتر بوده بسوی من از شتران سرخ مو پس سؤال نمودند چه چیز است آن خصلتها گفت یکی از آنکه پیغمبر ص دخنر خود را تزویج بعلی نمود یکی آنکه او را جای داد در مسجد حلال نبود در آن مسجد آنجه حلال بود از برای علی یکی آنکه عام را داد در روز خیبر بعلی ابن حجر در صواعق در فصل چهارم گوید

و من کرامات نلی ان الشمس ردت علیه لما کان راس النبی ص فی حجره والوحی ینزل علیه ص و علی لم یصل العصر فما سری عنه ص الا وقد غربت الشمس فقال النبی ص اللهم فاردد علیه الشمس فطاعت بعد ما غربت ومن کراماته ایضا انه حدیث فکذبہ رجل فقال ادعوا لک انکنت کاذبا قال ادع فدعا علیه فام لم یرج حتی ذهب بصره .

ترجمه مقاله ابن حجر

اول رد آفتاب شد بعلی وقتی که سر پیغمبر بالای زانوی علی بود وحی نازل به پیغمبر ص می شد و علی نماز عصر را نخوانده بود پیغمبر فرمود بار خدا یارد نما تو بر علی آفتاب را بس طلوع نمود آفتاب بعد از آنکه غروب نموده بود

دوم علی ع حدیث نمود بخبری مردی او را تکذیب نمود دعای فرمود دعا نمایم بر تو اگر تو دروغ گو باشی آن مرد گفت دعا کن علی دعا نمود بر آن مرد پانصد آن مرد از مکان خود تا آنکه چشم آن رفت یعنی کور شد

مقالهٔ عضدی شافعی و محقق شریف

در مناقب علی ع در کتاب مواقف صفحه ۴۷۴ پانچ و هجوه

الاول آية ال باهاله وهى قولى تعالاندع ابنائنا وابنائكم ونسائنا ونسائكم وانفسنا وانفسكم وجه الاحتجاج ان قوله تعالى (وانفسنا لنمرد) به نفس النبى ص لان الانسان لا يدع نفسه بل المراد به على دلت عليه الاخبار الصحيحة والروايات النابة عندها هل النقل انه ص دعا عليا الى ذالك المقام و ليس نفس على نفس محمد حقيقته فالمراد المساوات فى الفضل والكمال فترك العمل به فى فضلة النبوة وبقي حجة فى الباقي ملخص ترجمه كلام عضدى و محقق شريف مراد بانفسنا در آية مباهاه على است و احاديث صحيح در اين باب وارد شده و جمع فضائل پيغمبر ص از براى على ثابت است مگر نبوت

وجه ثانى

وهو ص قوله حين اهدى اليه ص طائر مشوى اللهم اننى باحب خلقك اليك يا كل معنى هذا الطير فاتى على واكل معه الطائر والمحببة من الله كثيرة الثواب والتعظيم وكان هو افضل و اكثر ثواباً انتهى برأى حضرت پيغمبر ص مرغ بریان کرده از باب تحفه آورده بودند فرمود بار خدايا بيا و ابرای من بدوست ترين خلق تو بسوى تو بخورد با من آن مرغ را پس آمد على و ميل فرمود با پيغمبر ص آن مرغ او محبت از طرف خدا زيادى ثواب و بزرگى است

وجه سوم

قولص فى ذى التمدية يقتله خير الخلق و فى رواية خير هذا الاله وقد قتله على

پيغمبر فرمود ذوئديه را مى كشد بهترين خلق و در روايت ديگر بهترين اين امت و بتحقيق كه كشت او را على و آن رئيس نهروانيها است باعلى چنك نمود و سبب ناميدن او

را بذی نذیه ابن اشرجری گوید دست راست آن استخوان نداشت
و فنیکه انگشت او را میگر فنی بلند میشد و قنیکه رهامی نهودی دورسینه
و پستان او جمع می شد کانه دو پستان در یکجا دارد

وجه چهارم

قوله ص اخی و وزیر و خیر من اتر که بعدی یقضی دینی وینچز

وعدی علی ابن ایطالب

پیغمبر فرمود علی برادر من و وزیر بهترین کسیست گذاشتم بعد از
من و حکم ران دین و کیس من است و نفوذ میدهد و عده مر او قوشچی
شارح تجرید دین را بکسر دال ضبط نمود

وجه پنجم

قوله ص لقاطمه ان اتر ضین انی زوجتک من خیر امتی فرمود
پیغمبر آیاراضی نیستی بدرستی که بعد در آورم نو را از بهترین امت من
وجه ششم

قوله ص خیر من اتر که بعدی علی بهترین کسیکه وا گذاشتم
من او را علی است

وجه هفتم

قوله ص اناسید العالمین و علی سید العرب

وجه هشتم

قوله ص لقاطمه ان الله اطلع علی اهل الارض و اختیار منهم
اباک فانخذ نیا ثم اطلع ثانیه و اختیار منهم بعلم فرمود پیغمبر
بقاطمه در زمین مرا اختیار نمود و پیغمبر قرار داد و علی را اختیار
نمود شوهر تو قرار داد *

وجه نهم

پیغمبر ص لما اخی بین الصحابة اتخذه اخا لنفسه و قتی که عقد

برادری بست بین یاران خود علی را برادر خود اخذ نمود

وجه دهم

فوله ص بعد ما بعث ابو بکر و عمر الی خیبر فرجها منهن زمین
لاعطین الراية اليوم رجلا يحب الله و رسوله و یحبہ الله کرا آ
غیر فرار و اعطاها علیاً مقتصر ترجمه پیغمبر ص بعد از آنکه فرستاد
ابو بکر و عمر را بسوی جنگ خیبر فرار نمودند ابو بکر و عمر فرمود
پیغمبر بدهم علم را امروز مردی را خدا و رسول خدا را دوست دارد و
دوست میدارد او را خدا جنگ آن غیر فرار است و علم را داد پیغمبر بعلی

وجه یازدهم

قوله نعم لافی حق النبی ص فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین
و المراد ب صالح المؤمنین علی کما نقله کثیر من المفسرین

وجه شانزدهم

قوله ص من اراد ان ينظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی
ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبة و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی
علی ابن ابیطالب انهی کلام عضدی و محقق سرف و مناقب دیگر
صاحب مواقف نقل مینماید و این حدیث با سالیب مختلفه از رسول
اکرم رسیده

و احمد حنبل در مسند خود و احمد بیهقی فی صحیحہ عن ابی
الاحدراق قال قال رسول الله من اراد ان ينظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی
عزمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبة و الی عیسی فی زهد
فلینظر الی علی ابن ابیطالب و قریب بچهل سند علمای سنیها در کتب خود
نقل مینمایند از مالکی و شافعی و حنفی و حنبلی آیا سزاوار است آن همه
منزبت علی ع او را خلیفه بلا فصل پیغمبر ندانند

باب چهارم

در امامت و خلافت بلا فصل بودن علی ع و اثبات آن بچندوجه
است وجه اول قدر متیقن بین اصحاب پیغمبر ص باتفاق مسامعین آنحضرت
از هد و اعلم است و پیغمبر ص در عالم او را مثل آدم ابوالبشر و در زهد
بمنزلۀ عیسی پیغمبر فرموده است و انا مدینه العالم و علی بابها گفته
است و قاضی دینی و خیر من اترکه در یارۀ علی فرموده
وجه دوم

فرمود پیغمبر ص بعلی تو نسبت بمن مثل هارون برادر موسی
هستی مگر آنکه پیغمبر نیسی.

وجه سوم آیه بلغ

کما در سورۀ مائده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و ان لم تفعل
فما بلغت رساله و الله یعصمک من الناس
ترجمه

ای پیغمبر برسان آنچه فرود آمد بسوی تو از جانب پروردگار
و اگر نکردی بس نرسانده رسالت و پیام او را و خدا نگهدار تو را از
شر مردم نیشابوری در تفسیر نقل مینماید

عن ابی سعید الخدری ان هذه الایه نزلت فی فضل علی ابن ابیطالب
یوم غدیر خم فاخذ رسول الله یده و قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم
و آل من والاه و عاد من عاداه فلقیه عمرو قال هنیئاً لک یا ابن ابیطالب اصبح
مولای و مولاکل مؤمن و مؤمنه و هو قول ابن عباس و البراء بن عازب
و محمد بن علی انتهى

محمد نیشابوری

یکی از علما میگوید است نقل مینماید از ابو سعید خدری که این

آیه نازل شده در فضیلت علی پسر ابوطالب در روز غدیر خم و گرفت رسول خدا دست علی را و گفت هر کسی را بودم مولای او پس این علی مولای اوست باز خدایا دوست داشته باش کسیکه دوست داشته باشد علی را دشمن باش کسیکه دشمن علی باشد پس ملاقات نمود علی را عمر و گفت گوارا باشد تو را ای پسر ابوطالب صبح نمودی مولای من و مولای هر مرد ایمان آورنده و زن ایمان آورنده هستی و نزول این آیه در شان علی ع قول ابن عباس والبراء و محمد بن علی است

واحمد ثعلبی

در تفسیرش سند حدیث را بابن عباس منتهی مینماید و قال نزلت هذه الایه فی علی ع امر النبی ص ان یباغ فیہ فاخذ رسول الله یید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه انهی

و ابن حجر گوید

در حدیث پنجم قال صلی الله یوم غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه . و انه رواه عن النبی ص ثلثون صحابياً و کثیراً من طرقة صحیح او حسن .

و صاحب مواقف شافعی و شارح آن

در کتاب مواقف صفحه (۴۷۱) گوید و فتیکه پیغمبر ص رجوع نمود از حجة الوداع حاضر نمود قوم را در غدیر خم و آن موضع است بین مکه و مدینه بجمع و امر نمود جمع نمایند جهاز را بالای جهاز رفت و قال الست اولی بکم من انفسکم قالوا بای قال ص فون کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله انتهی و امام فخر رازی

در تفسیر خود از ابن عباس نقل مینماید نزلت هذه الایه فی فضل

علی ابن ابیطالب و اما نزلت هذه الایه اخذ بیده فقال من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فلقیه عمر فقال هنيئاً لك يا ابن ابیطالب أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه و صاحب روضة الصفادر جلد دوم ص ۱۷۳ گوید بعد از اعمال حج پیغمبر عنان عزیمت بجانب مدینه نمود بعد از قطع منازل بغدیر خم که از نواحی جحفه است رسید در آن مرحله نزول نمود در آن موضع نماز پیشین را گذارده روی با صاحب نمود فرمود است اولی بالمؤمنین من انفسکم آبانیستم من اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان معلوم شما باد که من میان شما دو امر عظیم میگذارم یکی از دیگری اعظم است قرآن و اهل بیت من به بینید که بعد از من چگونه و بچه کیفی بان دو امر سلوک خواهید کرد و آن دو امر از هم مفرق نخواهد گشت تا در کنار حوض کوثر بمن رسند بعد از آن فرمود بد رستی که خدای تعالی مولای من است و من مولای مؤمنان آنگاه دست علی را گرفت فرمود من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه واخذل من خذله و انصر من نصره و دار الحق معه حیث كان انتهى بالفاظله و ایضاً در این صفحه نقل از کتاب اعلام الوریاء و ربیع الابرار مینماید که حضرت نبوی ص در وقت مراجعت از مکه چون بغدیر خم رسید فرمود نازیر درختان آن موضع را صفادادند و بالانهای شترانرا جمع کرده بزیر یکدیگر نهادند آنگاه باشارت آنحضرت بلال مودن ندا کرد الصلوة جامعه خلق مجتمع گشته رسول الله بر بالای بالانها نشست و علی نیز با مر آنسرور بر آن موضع برآمده در پهلوی راست بایستاده و حضرت ختمی پناه زبان خجسته بشکر و سپاس حضرت عزت گشود و خلائق را نصیحت فرموده و از مرك خویش ایشانرا خبر داده فرمود مرا بدار بقاء میخوانند زود باشند اجابت کنم از میان شما میروم

در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم که اگر دست بر آن زنید گمراه نشوید و آن دو چیز کتاب خداست و عترت من و ابن هردو از یکدیگر جدا نشوند تا بر لب حوض کوثر بمن رسند آنگاه فرمود ای گروه مردم کیست اولی بشما از نفسهای شما مجموع جواب دادند که خدای عزوجل و رسول او فرمود که هر که من بدو اولی ام از نفس او علی بدو اولی است از نفس او و دست علی را گرفت از پالانهای شتر برداشت چنانچه قدم امیر بر سرزانوی پیغمبر رسید و فرمود هر کرامن مولای اویم علی مولای اوست پس فرود آمد در خیمه خاص بنیست و فرمود علی در خیمه دیگر بنشینند بعد از آن طبقات خلایق را امر کرد که بخیمه آنحضرت بروند و زبان به تهنیت گشادند از جمله اصحاب عمر ابن الخطاب بود گفت خوشبختی تو ای علی که صباح کردی مولای من و مولای جمیع مومنان و مومنات انشی و بالجمله حدیث غدیر خم متواتر است انکار آن انکار وجود مکه است نزاع سنیان بین ما دوازده امامی و هر که علی را خلیفه بلا فصل دانند مثل ناوسیه وزیدیه و اسماعیلیه و فطحیه در لفظ مولی است سنیان گویند مراد پیغمبر ص به مولی ناصر و یاور است و ما میگوئیم اولی و تصرف است یعنی کما آنکه پیغمبر اولی و تصرف در انفس مردم بود همان منصب را در غدیر خم داد بعلی تحقیق آنست مراد پیغمبر از لفظ مولی اولی و تصرف است بچند وجه

(وجه اول) اکثر علماء حدیث غدیر خم را نقل نمودند به لفظ است اولی من انفسکم است و ابن اقوی شاهد است که مراد پیغمبر اولی و تصرف است در انفس مردمان و آن منصب را حضرت داد بعلی و با ناصر مناسبت ندارد.

(وجه دوم) اگر مراد آنحضرت ناصر باشد به لفظ مولی و آن

شئونی نیست در باره پیغمبر چه آنکه مؤمنان ناصر و یاور یکدیگرند
 کمافی قوله تعالی والمؤمنون والمؤمنات بعضهم أولیاء بعض یعنی مردان
 ایمان آورنده و زنان ایمان آورنده ناصر و یاوران یکدیگرند آیه سازاوار
 است پیغمبر اولی العزم در آن هوای گرم در میان آن جمعیت زیاد
 علی را بلند نماید و بگوید بملی ناصر شما است .

(وجه سوم) ذیل آیه تشریفه است که پیش تذکر دادیم واللّه
 یعصمکم من الناس است تقریر استدلال چه آنکه سران اصحاب پیغمبر
 مترغب بودند جانشین آنحضرت شوند و گمان می نمودند که منصب
 خلافت مثل سایر مناصبها است خداوند در روز غدیر خم این آیه را نازل
 نمود یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک الخ پس از نزول این آیه پیغمبر
 دست علی را گرفت او را بخلافت نصب نمود (و صحیح نیست بآنکه
 گفته شود مراد یا ایها الرسول بلغ جمیع احکام دین باشد چه آنکه
 احکام دین را رسانیده بود و ایضاً صحیح نیست بآنکه گفته شود که مراد
 یکی از مسائل فرعی باشد بفرینه واللّه یعصمکم من الناس بجهت آنکه
 رسول خدا در زمان قوت مشرکین عرب وفات یاران خداوند تعالی
 آیات غلاط و سداد نازل نمود و فرمود به پیغمبر واللّه یعصمکم
 من الناس یعنی خدا محفوظ مینماید شما را از مردمان و حال آنکه آیه
 واللّه یعصمکم زمانی نازل گردید پیغمبر در مقام سلطنت بود و سران
 اعراب را دستگیر نهوده بود پس مراد باین آیه مسئله فرعی نیست و آن
 نصب خلیفه است و حافظ دین است .

از جمله آیه که در روز غدیر خم نازل شد آیه الیوم اکملت
 لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا ابوالفاسم
 حسکانی یکی از علمای سنیه است پسند خود از ابی سعید خدری نقل

همینماید که پیغمبر خدا زمانیکه این آیه نازل شد گفت الله اکبر علی
اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب بر سالتی و ولات علی ابن ابیطالب
و ربیع ابن انس گوید آیه الیوم اکملت در حجة الوداع نازل گردید مقالة
ابن ابی الحدید الحمد لله الذی قدم المفضول علی الاضل یعنی ابوبکر
را بعلی و قول آن باطل است بدو وجه

(وجه اول) بنای عقلاء است کارهای خویش را رجوع بافضل می
نمایند و اگر رجوع به مفضول نمودند محکوم بسفاهت خواهند شد
بالحسن والوجدان

(وجه دوم) اگر مفضول را حداً مقدم نمساید لازمه آن نقض
غرض است چه آنکه مفضول مسائل شرعیه را کمتر میداند و بساحت حکم
کند بخلاف ما انزل الله

توضیح مطلب

غرض از بعثت انبیا و حافظ شرع و وصول بشر است بمصالح احکام
و نتیجه آن فواید بسعادت اخرویه است و رفع مضار اشیاء است تا آنکه
بشر بمهاله نیفتند و حکیم علی الاطلاق اگر مفضول را مقدم نمود لازم
آید نقض غرض و این مطلب از بدیهات است

باب چهارم

ایخصار خلافت بعد از پیغمبر ص و دوازده نفر است و اخبار در
این باب از حد تواتر رسیده از طریق سنیان و از طریق ما امامیه از
حد تواتر گذشته اما از طریق سنیان در صحیح بخاری با سند از جابر بن
نمره قال سمعت رسول الله يقول یكون بعدی اثنتی عشر امیراً و کلامه
گفت من نشیدم پدرم گفت آن کلامه آن بود کلام من قریش و ایضاً

از ابن عتیبه نقل مینماید قال رسول الله لا يزال امر الناس ماضياً ما ولیهم
اثنا عشر رجلاً و کاهنه گفت من نشنیدم پس سؤال نمودم از پدرم گفت
آنکاهمه آن بود کلهم من قریش و در صحیح مسلم و ابی داود و جمع
بین الصحیحین بطرق متعدده از رسول خدا ص رسیده که عدد خلفاء آن
حضرت دوازده نفرند و همه از قریشند و ابن حجر در صواعن المجرقه
با سند خود نقل از رسول خدا مینماید که آنحضرت فرمود عدد خلفاء
من بعده ثقباء بنی اسرائیل است و آن دوازده نفرند بلا اشکال و حضرات
سنیهها در این روایت متواتر در تحیر افتاده اند راقم گوید رسول اکرم
صلی الله علیه و اله آن دوازده نفر را در احادیث اسم و القاب آنها را برده
و از طریق سنیهها آن احادیث را نقل مینمایم صاحب یشایع الموده در
باب ۷۷ از محمد ابن ابراهیم شافعی صاحب کتاب فرائد السمطین نقل
می نماید

حدیث اول

با سنده عن مجاهد عن ابن عباس قال قدم یهودی یقال له نعشل فقال
یا محمد اسمک عن اشیاء تلجاج فی صدری الی ان قال فاخبرنی عن وصیک
من هو فمامن نبی الاوله وصی وان نیمنا موسی ابن عمران اوصی یوشع
ابن نون فقال ص وصی علی ابن ایطالب و بعده سبطای الحسن و الحسین
تتلوه تسعة ائمة من صلب الحسین قال با محمد فسه هم لی قال فاذا مضی الحسین
فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی
جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا
مضی محمد فابنه علی فاذا مضی علی فابنه الحسن فاذا مضی الحسن فابنه
الحجة محمد مهدی فیهولاه اثنی عشر

حدیث دوم

فی المناقب عن وائلة ابن الاصقع ابن خرقاب عن جابر ابن عبد الله قال دخل جندل ابن جنادة حبیبر الیهودی علی رسول فقال یا محمد اخبرنی عن اوصیاءک من بعدک لانہ سکت بهم قال الاتنا عشر قال هکذا وچندناهم فی- التوراة وقال یا رسول الله سمعهم فقال اولهم سید الاوصیاء ابو الائمہ علی ثم ابنه الحسن والحسین فاستہمسک بهم فاذ ولد علی ابن الحسین زین العابدین یقضی الله علیہ ویکون اخر زادک فی الدنیا شربة لبن فقال جندل وجد نافی التوراة وفی کتب الانبیاء ایما و شبراً و شیبراً فهذا اسم علی والحسن والحسین فمن بعد الحسین و ما اسمهم قال ص فاذا انقضت مدۃ الحسین فالامام ابنه علی ویلقب بزین العابدین فبعده ابنه محمد ویلقب بالباقر فبعده ابنه جعفر یدعی بالمصدق فبعده ابنه موسی یدعی بالکاظم فبعده ابنه علی یدعی بالرضا فبعده ابنه محمد یدعی بالتیج فبعده ابنه علی یدعی بالنقی والهادی فبعده ابنه الحسن یدعی بالعسکری فبعده ابنه محمد یدعی القائم والحجة فیغیب ثم یمخرج فاذا خرج یملا الارض قسطاً وعدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً فقال جندل الحمد لله وفقی بمعرفتهم ثم عاش الی انکانت ولادت علی ابن الحسین فخرج الی الطائف و مرض و شرب لبناً و قال اخبرنی رسول الله ص ان یمکن آخرا زادی من الدنیا شربة لبن ومات ودفن بالطائف بالموضع المعروف بالکوزادة

راقم گوید در این حدیث اسم و القاب دوازده امام را حضرت پیغمبر برده و بر او خبر داده وقتیکہ علی ابن الحسین زین العابدین را در آن نمودی خواهی مرد کما آنکہ همانطور ہم شد و خبر داده آخر غدای تو شربة شیر خواهد بود وقتیکہ دار دنیا را وداع نمود در طائف کہ یکی از بلاد حجاز است مرد محمل مدفون کوزاده

و قریب بمضمون این دو حدیث از عامر بن واثقه از علی ابن ابیطالب ع نقل شده .

و صاحب ینابیع الموده حنفی

از کتاب مودة الغربی سیدعلی همدانی که آنهم از بزرگان علمای سنیه است چند حدیث در اوصیاء پیغمبر آخر الزمان نقل مینماید راقم در این باب تذکر میدهم باسناده عن سلیم ابن الهلالی عن سلمان الفارسی رضی الله عنه قال دخل علی النبی ص فاذا الحسین علی فخذه و هو یقبل خدیبه ویانم فاد و یقول انت سید ابن سید اخو سیدو انت امام ابن امام اخو امام و انت حجة ابن الحجة اخو حجة ابو حجة تسعة ناسمهم قائمهم المهدي ایضاً أخرجه الحوینی و موفق ابن احمد الخوارزمی و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول ص یقول انا و علی و الحسن و الحسین و سبعة من ولد الحسین مطهرون و معصومون ایضاً

اخرجه الحوینی و عن علی قال قال رسول الله من احب ان یركب سفینة التجاره و یتهمک بالعروة الوثقی و یعتصم بحبل الله المنین فلیوال علیاً و لیعاد عدوه و لیانم بالائمة الهداة من ولده فانهم خلفائی و اوصیائی و حجج الله علی خلفه من بعده و سادة امتی و قواد الانقیاء الی الجنة حزبه حزبی و حزبی حزب الله و حزب اعدائهم حزب الشیطان و عن علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله الائمة من ولدی من اطاعهم فقد اطاع الله و من عصاهم فقد عصی الله هم عروة الوثقی انتهى کلام صاحب مودة الغربی

باب پنجم

در تولد امام دوازدهم پسر حسن عسکری کتبی آن ابو القاسم اسم محمد لقب حجة بعضی از سنیه از باب تعجب گویند متولد نشده

راقم از طریق سنیان نقل مینمایم که متولد شد

اول ابن حجر شافعی

در صواعق ص ۱۳۴ در ترجمه حسن عسگری گوید ولم یخلف
غیر ولده ابوالقاسم محمد الحجّة و عمره عند وفات ایه خمس سنین لکن
اتاه الله الحکمه و یسمی قائم المنتظر انتهى
ترجمه

حسن عسگری و انگذاشت غیر پسر خود ابوالقاسم محمد اسم
معجزة لقب وقت وفات پدر پنج ساله بوده داده او را خدا و حکمت و ناهیده
می شود قائم منتظر

دوم

صاحب اخبار الدول احمد ابن یوسف شامی در فصل یازدهم گوید
ذكر خلف الصالح الامام ابی القاسم محمد ابن الحسن العسگری و كان
عمره عند وفات ایه خمس سنین اتاه الله فیها الحکمه كما اتاه الله یحیی
و كان مر بوع القامه حسن الوجه والشعر اقنى الله الانف اجلی الجبهه انتهى
سوم

صاحب روضة الصفاء میر خواند هراتی در جلد سوم در ترجمه
محمد ابن الحسن العسگری گوید کنیه او ابوالقاسم است و در ترجمه
مستقصی مذکور است ولادت امام مهدی رضی الله عنه مسمی باسم رسول
الله است و مکنی بکنیت او در سرمن رئی در شب نصف شعبان سنة
خمس و خمسمین و مائین متولد شده و در وقت وفات پدر پنج ساله بود
و حق سبحانه او را در صغر سن حکمت داد چنانچه یحیی بیغمیر
را داد و او را در حال طفولیت امام گردانید چنانچه عیسی در ایام کودکی
نبی مرسل گردانیده روایت است که چون امام محمد حسن عسگری

رضی الله عنه متولد شده ناف بریده و ختنه کرده بر ذراع ایمن نوشته بود جاء الحق و ذق الباطل ان الباطل كان ذهوفاً انتهى

چهارم

سید مؤمن شیلنجی سافع در کتاب نور الابصار ص ۲۲۷ در ترجمه امام دوازدهم سر عسکری گوید فی ذکر مناقب محمد بن الحسن الخالص ابن علی الهادی ابن محمد الجواد بن علی الرضا ابن موسی الکاظم ابن جعفر الصادق ابن محمد الباقر ابن علی ابن زین العابدین الحسین ابن ایطالب ابن رضی الله عنهم امه ولد یقال لها نرجس و قیل صیقل و کنیه ابو القاسم صفتیه شاب مرفوع الفامه حسن الوجه و النمر یسیر و شعره علی منکبیه اقنئ الانف اجلی الجبیه و فی تاریخ ابن وردی ولد محمد بن الحسن الخالص سنه خمس و خمسين و مائین انتهى

پنجم

کنجی محمد ابن یوسف در کتاب المیان فی اخبار صاحب الزمان گوید الادله علی اکون المهدي حيا باقیاً بعد غیبتیه و الی الان و ان لا امنع فی بقاء عیسی ابن مریم و الخضر و الیاس من اولیاء الله و بقاء الا عود الدجال انتهى

باب ششم

در جواز گریه بر حسین ابن علی سنیان گریه را بر آنحضرت بدعت دانند ابن حجر در صواعق المحرقه گوید گریه و نیاچه بر میت از آداب مؤمن نیست بلکه از آداب روافض است

جواب آن

گریه بر میت یکی از سنن پیغمبر ص است که ادر صحیح بخاری با سند انه یکی علی زید و جعفر قال ص اخوای و مؤنسای و محمد نای

انتهی پیغمبر ص گریه نمود بر زید و جعفر فرمود برادران من و هم
انسان من و خبر دهندان من بودند

و ایضاً در صحیح بخاری

در کتاب جناز باسناده الی اسامة ابن زید قال ارسلت بنت النبی ص
الیہ ان ابنا الی قبض . فقام رسول اللہ و معہ سعد بن عبادہ و معاذ بن جبل
و ابی ابن کعب و زید بن ثابت و رجال فرغ الی رسول اللہ الصبی و فازت
عینہ ص فقال سعد یا رسول اللہ ما ہذا قال ہذا رحمہ جعلا فی قلوب عبادہ
و انما یرحمہم اللہ من عبادہ الرحماء

و ابن عبد البر

در کتاب استیعاب در ترجمہ زید گوید بکی آنہ ص علی زید و جعفر
و در ترجمہ حمزہ گوید امام ربی النبی ص حمزہ قیلاً بکی فامارئی مثل
به شوق *

و قتیکہ دید پیغمبر ص حمزہ را کشته شدہ گریہ نمود پس وقنیکہ
دید مثله شدہ شہقہ زد (مثله عبارت از بریدن اطراف است مثل بینی و
گوش و انگشتان) *

و فاطمہ آیہ تطہیر

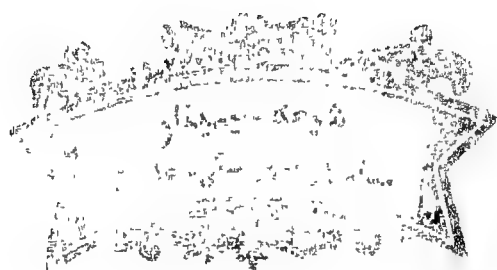
در بارہ او نازل شد گریہ بر جعفر نمود و پیغمبر ص اورا تفریر
نمودہ کما آنکہ ابن عبد البر در کتاب استیعاب در ترجمہ جعفر گوید
لما جاء النبی ص نعی جعفر اتی امرئہ اسماء بنت عمیس فعرھا قال دخل فاطمہ
وہی تبکی و تقول و عما قال رسول اللہ علی مثل جعفر فلتبک البواکی

راقم گوید

سید مظلومان حسین ابن علی باتقان مسامین از جعفر و زید و غیر آن
افضل است آبسزاوار است سنیان گریہ بر آنحضرت را بدعت بدانند

غیر از آنست و سوسه در ذهن عوام بنمایند و آن سبب شود شوق عصبی
مسلمین گردد و رسول خدا و قتیکه خبر داد جبرئیل بقتل حسین گریه
نمود و علی امیر المؤمنین گریه نمود و قتیکه مرور بکربلا نمود کما آنکه
ابن حجر در صواعق ص ۱۱۵ گوید اخرج ابن سعد عن الشعبي قد مر
علی بکربلا عند مسيره الى صفین و حاذی نینا و اقریه علی الفرات فوفف و
سال عن اسم هذه الارض فقیل کربلا فبکی حتی بل الارض من دموعه ثم
قال دخلت علی رسول الله و هو یبکی فقلت ما یبکیک قال ص کان عندی
جبرئیل آنفا و اخبرنی ان ولدی الحسین یعمل بساطی الفرات بموضع
یقال له کربلا ثم قبض جبرئیل فبصة من تراب شمنی اياه فام املک عینی
ان فانتما و رواه احمد مقتصر عن علی انتهى و ام ساه و قتیکه شنبه قتل
حسین ابن علی را گریه نمود و غش بر او عارض شد و انس و زیدان
ارقم در مجلس عبید الله گریه نمودند کما آنکه صاحب منابع الموده
حنفی در باب شصت ص ۲۱ میگوید قال اخرج الاملاء عن ام ساهه انها سمعت
نوح الجن علی الحسین و اخرج ابن سعد عنها انها بکت حتی غشی علیها
و لما حمل راس السربف لابن زباده و جعله فی طشت و جعل یضرب نایاه
بقضیب و یقول مارأیت مثل هذا و کان عنده انس فبکی و قال کان اشبههم
برسول الله و روی ابن ابی الدنیا انه کان زیدان ارقم عند ابن زباده
فقال ارفع قضیاءک فوالله رأیت رسول الله یقبل هاتین الشفتین ثم یمسح
زیدان ارقم انتهى

تهام شد کتاب حبیل الممتین فی خلافت ابی الفضل امیر المؤمنین علی ابن
ایمطالع در دست اقل الجانی حسن نخعی در ماه شعبان سال هزار و
سیصد و شصت سه هجری مؤلف از تفاسیر و اخبار و تواریخ از کتب سنیان
نقل نمودم چه آنکه سنیان طریقی ما امامیه را قبول ندارند



بسعی و اتمام

محمد متضرع لاهیجانی

اتمام

پذیرفت

۱۳۲۶

212

DUE DATE

1955

239.

۲۷۲	۲۹۶۶۲۵
۲۷۲	

۵۴۹۰

جبل التین در خلافت ابراهیم بن محمد